



نشریه

انجمن علمی دانشجویی زبان روسی
دانشگاه تربیت مدرس
شماره ششم - پاییز ۱۴۰۰



دانشگاه تربیت مدرس
معاونت دانشجویی و فرهنگی و اجتماعی

مصاحبه با
خانم دکتر

”میریرا احمدی“

صفحه ۱۳

”نیون میلا اولینسکایا“ نویسنده روسی
صفحه ۲۶



ضرب المثل:

نه جامعه رزم، نه ردای راهبان!

صفحه ۲۱

وبینار شهرزاد در روسیه



صفحه ۱۷



داستان

صفحه ۲۲

”آدم های عصبانی“



دانشگاه تربیت مدرس
معاونت دانشجویی
و فرهنگی و اجتماعی

صاحب امتیاز:

انجمن علمی دانشجویی زبان روسی
دانشگاه تربیت مدرس
(معاونت فرهنگی و اجتماعی)

مدیر مسئول و سردبیر:

محدثه چراغعلی

هیئت تحریریه:

دکتر میریلا احمدی

(دانشیار دانشگاه تربیت مدرس)

سارینا برخوردار، دانشجوی کارشناسی ارشد

حنانه سادات بدیعی خمسه‌فرد، دانشجوی کارشناسی ارشد

سحر خزایی، دانش‌آموخته‌ی کارشناسی ارشد

نیلوفر دولو، دانش‌آموخته‌ی کارشناسی ارشد

محمد مهدی روبین، دانش‌آموخته‌ی کارشناسی ارشد

رضا علامیان، دانشجوی کارشناسی ارشد

شیرین عینی، دانشجوی کارشناسی ارشد

سارا جمال‌پورمرغوب، دانشجوی کارشناسی ارشد



نشریه
انجمن علمی دانشجویی زبان روسی
دانشگاه تربیت مدرس

فهرست

- ۳ تحلیل ساخت‌واژی اصطلاحات ورزشی روسی و معادل آن‌ها در زبان فارسی: در حوزه‌ی ورزش‌های فوتبال، بسکتبال، هندبال
- ۵ آنا ایوانوونا، امپراتریس سرزمین روسیه
- ۱۱ بهینه‌سازی روش‌های آموزش ترجمه ادبی آثار روسی در دانشگاه‌های ایران در مقطع کارشناسی
- ۱۳ مصاحبه با خانم دکتر میریلا احمدی، استاد گروه زبان روسی دانشگاه تربیت مدرس
- ۱۷ نشست بین‌المللی «شهرزاد در روسیه»
- ۱۸ مسابقه ملی «ترجمه شعر»
- ۱۹ مسابقه ملی «داستان‌نویسی چخوفی»
- ۲۰ «نه ماهی نه گوشت، نه جامه‌ی رزم نه ردای راهبان»
- ۲۱ آدم‌های عصبی
- ۲۳ بابابزرگ پیچ‌پیچو

نشانی: تهران، بزرگراه جلال آل احمد، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، گروه زبان روسی
رایانامه: farus.tmu@gmail.com

تلفن تماس: ۸۲۸۸۳۶۶۵

این نشریه دارای مجوز شماره (۱۸۰۸/د ۱۹۳) در تاریخ ۱۳۹۸/۰۲/۰۴ از معاونت فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تربیت مدرس است.

تحلیل ساخت واژ اصطلاحات ورزشی روسی و معادل آرهای در زبان فارسی:

در حوزه ورزشها فوتبال، بسکتبال، هندبال

نیولر دولو، دانش آموزی کارشناسی ارشد، کرایس آموزش دانشگاه تربیت مدرس

در زبان فارسی پیشنهاد کرده است: معادل یابی مفهومی و گرده برداری.

در روش گرده برداری، معادل یابی با توجه به ساختار اصطلاح بیگانه صورت می گیرد، به این معنی که در مقابل هر جزء معنی دار اصطلاح بیگانه یک جزء معنی دار در زبان فارسی قرار داده می شود، در حالی که در معادل یابی مفهومی، انتخاب معادل بدون توجه به ساختار اصطلاح بیگانه و فقط با در نظر گرفتن معنی و تعریف آن در زبان فارسی انجام می گیرد.

درباره ی دسته بندی روش های واژه سازی در زبان روسی نظر واحدی میان زبان شناسان روس وجود ندارد. و.و.ویناگرادوف به عنوان اولین زبان شناس روس روش های واژه سازی را به چهار گروه تقسیم کرد. صرفی، معنایی - لغوی، نحوی - معنایی و صرفی - نحوی. اما ما برای تجزیه و تحلیل اصطلاحات، دسته بندی ارائه شده توسط س.و. گرینیوف - گرینیوچ را اساس کار خود قرار داده ایم. وی روش های واژه سازی را به گروه های زیر تقسیم بندی کرده است:

- روش صرفی
- روش نحوی
- روش معنایی
- روش نحوی - معنایی

روش ساخت اصطلاحات فوتبال، بسکتبال و هندبال

اصطلاحات ورزشی بخشی جدایی ناپذیر از زبان ارتباط حرفه ای در زمینه ی ورزش در میان ورزشکاران، مربیان، داوران، برگزارکنندگان، ناظران و... است. مجموعه ی اصطلاحات ورزشی بازتاب دهنده ی سیستم مفاهیم لازم برای سازماندهی و اجرای فعالیت های ورزشی است. سیستم اصطلاحات ورزشی مبتنی بر مقوله ی نوع ورزش است و تمامی اصطلاحات ورزشی را می توان با توجه به معیار استفاده از آن ها در یک ورزش خاص به چند گروه تقسیم کرد.

اصطلاحات ورزشی می توانند مختص به واژگان عمومی ورزش باشند (یعنی در تمامی یا اغلب ورزش ها به کار روند)، به چند نوع ورزش مربوط شوند (مثلاً ورزش های زمستانی، ورزش های گروهی، ورزش های آبی و...) یا تنها به یک ورزش خاص اختصاص داشته باشند، مانند: فوتبال، هاکی، والیبال و غیره. در سیستم اصطلاحات ورزشی، دسته بندی دیگری از اصطلاحات مانند اصطلاحات عمومی - علمی و میان رشته ای،

در دنیای مدرن، ورزش بخشی جدایی ناپذیر سیاست، فرهنگ و اقتصاد و نیز ابزاری است برای شکل گیری تصویری مثبت از یک کشور. از زمان های گذشته، روابط مختلفی از جمله فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و البته ورزشی در بین دو کشور ایران و روسیه برقرار بوده است. به لطف این روابط خوب، بسیاری از مربیان و حتی ورزشکاران روس در ورزش های مختلف مانند فوتبال، کشتی و هندبال سالهاست که در بسیاری از شهرهای کشورمان مشغول فعالیت هستند.

با توجه به روابط ورزشی ایران و روسیه، نیاز به مترجمان واجد شرایط وجود دارد که در کنار دانش زبان روسی، حداقل آشنایی اولیه با ورزش مربوطه و اصطلاحات آن را داشته باشند. گردآوری واژه نامه های دوزبانه ی تخصصی اصطلاحات ورزشی به افزایش سطح فعالیت ترجمه در این زمینه کمک می کند. این موضوع اهمیت این مطالعه را که بر اصطلاحات ورزشی در زمینه ی فوتبال، هندبال و بسکتبال به زبان های روسی و فارسی تمرکز دارد، نشان می دهد. هدف از مطالعه ی ما تعیین راه های اصلی ساخت اصطلاحات ورزشی در زبان های روسی و فارسی و مقایسه ی آنها با یکدیگر بوده است.

علم واژه سازی روش ساخت کلمات را بررسی و مطالعه و به ما کمک می کند تا دایره ی لغات خود را افزایش دهیم. در حوزه ی اصطلاح شناسی، اصطلاحات از چند جهت مورد بررسی قرار می گیرند، برای مثال: صرفی، معنایی و نحوی. در مورد تجزیه و تحلیل اصطلاحات از نظر علم واژه سازی، اصطلاحات براساس روش ها و شیوه های ساخت بررسی می شوند. در ارتباط با همین موضوع، در علم اصطلاح شناسی شاخه ی جدیدی به نام اصطلاح سازی پدید آمده است.

در زبان فارسی، ما برای توضیح روش ساخت اصطلاحات، اصول فرهنگستان زبان و ادب فارسی را مرجع کار خود قرار داده ایم. فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی در کتاب «اصول و ضوابط واژه گزینی» واژه سازی، ساختن گروه نحوی، اختصار سازی و روش وام گیری را برای ساخت اصطلاح پیشنهاد کرده است.

در اینجا باید توجه داشت که روش معنایی، که در روش های اصطلاح سازی زبان روسی به عنوان یک روش مستقل متمایز شده است، در طبقه بندی فرهنگستان وجود ندارد. علاوه بر این، فرهنگستان زبان و ادب فارسی دو روش معادل یابی را نیز

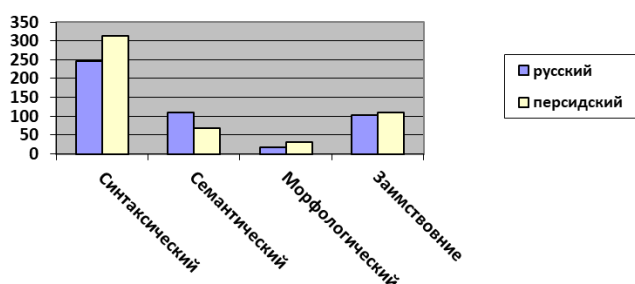
معادل فارسی اصطلاحات روسی آمده است به عنوان نمونه مشاهده می‌کنید.

| Русский термин | Способ термин ооброзования | Персидский эквивалент | Способ терминологического образования |
|--|----------------------------|---|---------------------------------------|
| <ul style="list-style-type: none"> Автобус Парковка автобуса | Семантический | دفاع اتوبوسی (3) | Синтаксический |
| | Метафора | | Сущ.+прил. |
| | Синтаксический | | |
| | Сущ.+сущ. | | |
| Автогол | Займствование | گل به خودی (2) | Синтаксический |
| | Из английского языка | | Сущ.+пред.+сущ. |
| <ul style="list-style-type: none"> Актриса (проф.) Симуляция | Семантический | <ul style="list-style-type: none"> بازیگر تمارض دایو | Семантический |
| | Метафора | | Метафора |
| | Семантический | | Семантический |
| | Сужение | | Сужение |
| | Сужение | | Займствование |
| | Сужение | Из английского языка | Из английского языка |

نتیجه‌گیری

بر اساس تجزیه و تحلیل بیش از ۴۵۰ اصطلاح، به این نتیجه رسیدیم که روش نحوی پربسامدترین روش به‌کاررفته در ساخت اصطلاحات فارسی و روسی است. بر این اساس، در زبان فارسی، ترکیب اسم + اسم، و در زبان روسی ترکیب اسم + صفت جزو ترکیباتی هستند که بیش از بقیه در ساخت اصطلاح به کار رفته‌اند.

در زبان فارسی روش وام‌گیری و در زبان روسی روش معنایی جایگاه دوم را در میان روش‌های ساخت اصطلاح به خود اختصاص داده‌اند. روش سوم ساخت اصطلاح در زبان فارسی، روش معنایی است که در زبان روسی جایگاه دوم را دارد. در جایگاه چهارم در هر دو زبان روش صرفی قرار دارد.



موضوعی و محدود به یک موضوع و همچنین واژگان محدود تخصصی نیز انجام شده است.

وقتی صحبت از ترجمه‌ی ورزشی به میان می‌آید، باید به این واقعیت توجه کرد که ترجمه‌ی واژگان ورزشی می‌تواند مشکلاتی را ایجاد کند که در سایر زمینه‌های فعالیت وجود ندارد. برای انجام ترجمه‌ی ورزشی، مترجم می‌بایست نه تنها واژگان پایه را بداند، بلکه درکی از اصطلاحات ورزشی نیز داشته باشد. با این حال، در اکثر مواقع حتی ممکن است این درک پایه نیز کافی نباشد، زیرا علاوه بر اصطلاحات عمومی و کلی ورزشی، اصطلاحات عامیانه‌ی ورزشی نیز وجود دارند. این اصطلاحات عامیانه اغلب در میان بازیکنان حرفه‌ای فوتبال، تماشاگران و هواداران به کار می‌روند.

از سوی دیگر، امروزه وام‌واژه‌ها یکی از پرکاربردترین روش‌ها برای تکمیل واژگان ورزشی روسی و فارسی هستند. در دهه‌های اخیر شاهد هجوم عظیم وام‌واژه‌های انگلیسی به زبان‌های روسی و فارسی هستیم. واژه‌های انگلیسی در تمامی حوزه‌های فعالیت‌ها نفوذ کرده‌اند. به ویژه تعداد آن‌ها در واژگان ورزشی بسیار زیاد است، به عنوان مثال: دایوینگ، بیس‌بال، اسنوبورد، تایم‌اوت، آفساید، اورتایم و بسیاری دیگر. در زبان روسی نیز مثلاً اصطلاحاتی مانند:

аут, дриблинг, дриблёр, матч, пас, рефери, тайм, финт, фол, форвард ассист, блок-шот, дабл-дабл, овертайм, плеймейкер, ребоунд, слэм-данк, трипл-дабл, MVP (самый ценный игрок)

از زبان انگلیسی وارد رشته‌ی ورزشی بسکتبال شده‌اند.

برای تجزیه و تحلیل اصطلاحات ورزشی روسی ما از وبسایت آلوین آلمازوف، فرهنگ‌های ورزشی همچون «اصطلاحات ورزشی: فرهنگ لغت توضیحی - مرجع»، «فرهنگ‌نامه‌ی دایره‌المعارف تربیت بدنی و ورزش» و همچنین کتاب‌های قوانین رسمی این سه ورزش استفاده کرده‌ایم. برای یافتن معادل مناسب فارسی نیز از نشریات مختلف ایرانی و فرهنگ‌های دوزبانه‌ی انگلیسی - فارسی اصطلاحات ورزشی بهره برده‌ایم و همچنین برای برخی از اصطلاحات، از معادل‌های مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی استفاده کرده‌ایم. طبق بررسی صورت‌گرفته برای اکثر اصطلاحات روسی، معادل فارسی وجود داشته است، اما برای برخی از آن‌ها معادل فارسی یافت نشد و ما ناگزیر بودیم یا برای آنها معادل‌هایی بسازیم و پیشنهاد کنیم یا معنای آن‌ها را از طریق ترجمه‌ی توصیفی منتقل کنیم.

در ادامه بخشی از جدول اصطلاحات فوتبال را که در آن روش‌های ساخت اصطلاحات در دو زبان روسی و فارسی و



آنا ایوانوونا، امپراتریس سرزمین روسیه

گردآوری و ترجمه: مهندس محمدی روبین، دانش‌آموزی کارشناسی ارشد آموزش زبان روسی دانشگاه تهران

آنا ایوانوونا، امپراتریس سرزمین روسیه

آنا ایوانوونا، ملکه‌ی روس از سلسله‌ی رومانوف، معروف به «آنای روسیه»، دختر دوم تزار ایوان پنجم است که در سال ۱۷۳۰ به سلطنت روسیه رسید.

در این مقاله به بررسی شرح مختصری از زندگی آنا ایوانوونا از دوران شروع زمامداری و دلایل تسلط سرزمین پروس بر سیاست داخلی روسیه تزاری می‌پردازیم. همچنین علت استفاده از اصطلاحات «بیرنوف‌شینا» و «آستِرمَنوف‌شینا» در دوران سلطنت او را بررسی می‌کنیم و تأثیر وزیر کابینه، آرتمی پتروویچ والینسکی، بر هدایت امپراتریس به سمت گسترش

استبداد و ایجاد تغییرات در ساختار سیاسی کشور را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

شرح زندگی

آنا ایوانوونا (۲۸ ژانویه (۷ فوریه) ۱۶۹۳ - ۱۷ اکتبر (۲۸ اکتبر) ۱۷۴۰)، دختر دوم تزار ایوان پنجم (برادر تزار پتر اول، که به همراه او فرمانروایی روسیه را بر عهده داشت) و ملکه پراسکویا فیوداروونا سالتیکووا، در کاخ کرملین مسکو متولد شد. دوران کودکی خود را در ایزمایلوا گذراند. در سال ۱۷۰۸، مدت کوتاهی به سنت پترزبورگ نقل مکان کرد. در اکتبر ۱۷۰۹، پتر اول در ملاقاتی با پادشاه فردریک ویلهلم اول، در مورد



پرتره‌ی آنا ایوانوفا بر روی بوم ابریشم ۱۷۳۲ میلادی



ایوان پنجم، پدر آنا ایوانوفا



پراسکویا فیوداروفا سالتیکوفا
مادر آنا ایوانوفا، ۱۶۶۴-۱۷۲۳

ازدواج دوک جوان با یکی از نمایندگان خانواده سلطنتی روس به توافق رسید. قرعه‌ی این انتخاب روی دختر میانی ملکه پراسکویا افتاد: آنا ایوانوفا. او در سال ۱۷۱۰ با دوک کورلند ازدواج کرد و با آن که مدت کوتاهی پس از عروسی بیوه شد، از تابستان سال ۱۷۱۲، به عنوان دوشس کورلند، در کورلند زندگی کرد.

در سال ۱۷۲۶، او بی‌پروا پذیرفت که با کنت گرمان موریتس زاکسن، فرزند نامشروع پادشاه لهستان و منتخب ساکسون معروف به آگوست نیرومند، ازدواج کند. این ازدواج در برنامه‌های سیاسی امپراتوری روسیه گنجانده نشده بود و با مداخله‌ی شخصی شاهزاده آلکساندر دانیلویچ منشیکوف (معروف به بحران کورلند) ماجرا فیصله یافت. پس از درگذشت پتر دوم در ساعت ۱ بامداد در ۱۹ ژانویه (۳۰ ژانویه) ۱۷۳۰، بالاترین هیئت حاکمه، شورای عالی خبرگان، مشاوره در مورد حاکمیت جدید را آغاز کردند. آینده‌ی روسیه توسط ۷ نفر تعیین شد: صدراعظم گالوفکین، چهار نماینده از خاندان دالگاروکی و دو نماینده از خاندان گالیتسین (دیمیتری و میخائیل).

معاون صدراعظم، اُسترمان از شرکت در بحث خودداری کرد. سوال ساده‌ای نبود: هیچ فرزند ذکوری از سلسله‌ی رومانوف‌ها وجود نداشت. اعضای شورا در مورد نامزدهای زیر به بحث پرداختند: تزارینا پلیراوتا (دختر پتر اول)، ملکه‌ی مادر لاپوخینا (همسر اول پتر اول)، دوک هولشتاین (همسر آنا، دختر پتر اول)، پرنسس پکاترینا آلکسیوونا دالگاروگوا (نامزد پتر دوم).

کاترین اول در وصیت‌نامه‌ی خود قید کرده بود که در صورت کشته شدن پتر دوم و در صورتی که پتر بدون فرزند باشد، پلیراوتا وارث وی خواهد بود، اما این مورد در نظر گرفته نشد. پلیراوتا با جوانی و غیرقابل‌پیش‌بینی بودن خود، اشراف قدیمی

را می ترساند.

سپس به پیشنهاد شاهزاده گالیتسین، آنها تصمیم گرفتند که به خط ارشد تزار ایوان آلکسیویچ (ایوان پنجم)، که تا سال ۱۶۹۶ اسماً به همراه پتر اول فرمانروای روسیه بود، روی آورند. با رد شدن پلیراوتا، دختر بزرگ‌تر و متأهل تزار ایوان آلکسیویچ، ۸ عضو شورا تا ساعت ۸ صبح کوچک‌ترین دختر، آنا ایوانوفا را که ۱۹ سال در کورلند زندگی کرده بود و در روسیه هیچ محبوبیت و طرفداری نداشت برای تخت پادشاهی انتخاب کردند. چنین به نظر می‌رسید که آنا نجیب، مطیع و فرمانبردار بوده و مستبد نباشد. با استفاده از اوضاع، رهبران تصمیم گرفتند که قدرت استبدادی را به نفع خود محدود کنند و آنا را ملزم به امضای وضعیتی خاص و به اصطلاح «مشروط» کردند.

وقتی حاضرین برای کاندیداتوری آنا ایوانوفا به توافق رسیدند، گالیتسین بی‌سروصدا محکم‌ترین مرحله از نقشه‌ی خود برای «توافق» را اجرا کرد. پایان سخنان وی به ظاهر مبهم بود: «هر چه شما اراده کنید، هر که را می‌خواهید انتخاب کنید، فقط کاری کنید که وضع ما بهتر شود». شخصی پرسید: «چگونه می‌توانیم وضعمان را بهتر کنیم؟» پاسخ گالیتسین: «به این شکل که به اختیاراتمان افزوده شود».

ظاهراً نمایندگان اشرافیت فئودالی سرانجام متوجه شدند که قضیه از چه قرار است. پس از بحث و گفتگو، ترسیم قوانین «مشروط» یا «بندهایی» که قدرت حاکمیت جدید را محدود می‌کرد، آغاز شد. اگرچه برخی منابع ایجاد «قوانین مشروط» را به گالیتسین نسبت دادند اما ظاهراً این «کودک» زاییده‌ی تلاش‌های مشترک بود.

بنا بر قوانین «مشروط»، قدرت واقعی در روسیه به شورای عالی خبرگان واگذار شد و نقش سلطنت به محدوده‌ی نمایندگی کاهش یافت.



ایزمایلوا در دهه‌ی ۱۷۲۰ میلادی

در سمت چپ و در پشت پل، کلیسای ولیعهد ایواناساف (معبد خانگی کاخ) و کاخ ملکه پراسگویا (در زیر گنبد با عقاب دو سر) قرار دارد.

نه تنها در مورد حفظ، بلکه در مورد افزایش و گسترش هرچه بیشتر مذهب ارتدکس یونانی خواهد بود، بنابراین، با پذیرش تاج روسیه، در تمام طول زندگی خود ازدواج نخواهم کرد و وارثی بر جای نخواهم گذاشت و با نظر شخصی خویش کسی را تعیین نخواهم کرد. همچنین قول می‌دهیم که از این پس، امنیت و رفاه کشور از طریق مشورت و توصیه‌های مفید صورت پذیرد. به این خاطر ما در حال حاضر شورای عالی خبرگان را با ۸ نفر عضو دائم تأسیس کرده‌ایم و بدون موافقت این شورا: (۱) به هیچ کس اعلان جنگ نمی‌دهیم. (۲) پیمان صلح منعقد نمی‌کنیم. (۳) مالیات جدیدی بر اتباع وفادارمان وضع نمی‌کنیم. (۴) نجبا، چه در دولت و چه در ارتش، در زمین و



کاخ میتاوا واقع در لتونی، کاخ سلطنتی ملکه آنا ایواناونا

دریا، به رده‌های بالاتر از سرهنگی منصوب نمی‌کنیم، برای امورات رده پایین هیچ کس را به کار نمی‌گماریم، و گارد و هنگ‌های دیگر تحت اختیار شورای عالی خبرگان قرار خواهند گرفت. (۵) در خاندان سلطنتی جان و مال کسی را بدون محاکمه نخواهیم گرفت. (۶) روستاها و املاک را به تیول نخواهیم بخشید. (۷) مناصب درباری را بدون نظر شورای عالی خبرگان، چه در اختیار روس‌ها و چه در اختیار بیگانگان قرار نخواهیم داد. (۸) درآمدهای دولت را هزینه نخواهیم کرد - و تمام کسانی را که با وفاداری خود به ما خدمت کرده‌اند، در سایه‌ی لطف خود خواهیم گرفت. اگر من به این وعده‌ها پایبند نمانم و به آن‌ها عمل نکنم، از تاج و تخت روسیه محروم خواهم شد».

در پانزدهم (۲۶) فوریه، آنا ایواناونا به سرعت وارد مسکو شد، جایی که سربازان و بالاترین رده‌های حکومتی در کلیسای جامع شاهد سوگند یاد کردن ملکه می‌شوند. در سوگندنامه‌ی جدید، برخی از عبارات قدیمی که معنای استبدادی داشتند حذف شدند، اما هیچ عبارتی وجود نداشت که به معنای شکل جدیدی از دولت باشد و از همه مهم‌تر، حقوق شورای عالی خبرگان و قوانین مشروطی که توسط امپراتریس تأیید شده بود نیز ذکر نشده بودند.

۲۸ ژانویه (۸ فوریه)، آنا قوانین «مشروط» را در کاخ میتاوا (یلگاوا نام دیگر این کاخ است که از نام شهر یلگاوا واقع در لتونی امروزی گرفته شده است) امضا کرد، که براساس آن بدون شورای عالی خبرگان، نمی‌توانست اعلام جنگ کند یا صلح برقرار کند، مالیات‌های جدید وضع کند، خزانه را در اختیار بگیرد، مقام بالاتر از سرهنگی اعطا کند، تیول ببخشد، بدون محاکمه نجیب‌زادگان را از زندگی و مالشان محروم کند، ازدواج کند و وارث تاج و تخت تعیین کند. در ادامه متنی را مشاهده می‌کنید که آنا ایواناونا امضا کرد و از زبان روسی قدیم ترجمه شده است:

«همانا به خواست پروردگار قادر و آرزوی عموم ملت روسیه، ما به نمایندگی از قدرتمندترین حاکم مستقل سراسر برکت، پتر دوم، امپراتور و فرمانروای سرزمین روسیه، و خواهرزاده‌ی پادشاه بخشنده‌ی ما، تاج و تخت امپراتوری سرزمین روسیه را پذیرفتیم و با پیروی از قانون الهی، قصد و آرزو داریم که دولت خود را از این طریق رهبری کنیم. به طوری که سر آغاز آن می‌تواند در خدمت شکوه و عظمت نام الهی و بهروزی کل دولت و همه‌ی اتباع وفادار ما باشد.



تصویر چپ بالا: مدال تاجگذاری امپراتور آنا ایواناونا در ۲۸ آوریل ۱۷۳۰

نوع / فرم / سال سکه گذاری: مدال / دایره / ۱۷۳۰

جنس / قطر / وزن / مس / ۶۲.۰۰ میلی متر / ۱۰۵.۳۳ گرم

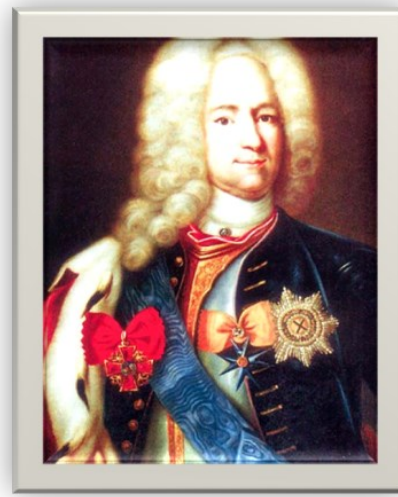
لذا بسیار استوار قول می‌دهیم که بیشترین مراقبت و تلاش ما



کنت گرمان موریتس زاکسین ۱۷۸۹-۱۷۰۲
همسر آنا ایوانوفا و فرزند نامشروع پادشاه لهستان
«آگوست نیرومند»



شاهزاده دمیتری میخائیلویچ گالیتسین
۱۶۶۵-۱۷۳۷



شاهزاده آلکساندر دانیلویچ منشیکوف ۱۶۷۳-۱۷۲۹
دولتمرد و فرمانده نظامی ارشد امپراتوری روسیه

نشانه‌ی تأیید تکان دادند. به نوشته‌ی یکی از مورخان معاصر: «خوش‌شانسی آنها این بود که در آن زمان هیچ حرکتی برای مخالفت نکردند. اگر حتی کوچک‌ترین مخالفتی با درخواست نجیب‌زادگان نشان می‌دادند، افسران گارد آنها را از پنجره بیرون می‌انداختند.»

در حضور نجیب‌زادگان، آنا ایوانوفا قوانین «مشروط» و پذیرش‌نامه را پاره کرد. در اول (۱۲) مارس ۱۷۳۰، مردم دوباره در وضعیت استبداد کامل به امپراتوری آنا ایوانوفا سوگند یاد کردند. شورای عالی خبرگان منحل شد و اعضای آن (گالیتسین و دالگاروکی) به بهانه‌های مختلف از پایتخت اخراج شدند تا چند سال بعد اعدام شوند.

اقدامات آنا ایوانوفا

ملکه‌ی تبیل و بی‌دانش، که با قدی بلند و وزنی زیاد از دیگران متمایز بود و از شوخی‌های بی‌ادبانه‌ی کوتوله‌ها و دلک‌های دربار به وجد می‌آمد، هیچ علاقه‌ای به امور حکومتی نداشت. در زمان سلطنت آنا ایوانوفا نفوذ بیگانگان به اندازه‌ی بی‌سابقه‌ی زیاد شد. هجوم آنها به روسیه از اواخر قرن هفدهم آغاز شده بود، اما قبل از سلطنت آنا ایوانوفا نقش مهمی در زندگی سیاسی روسیه نداشتند. موضع آنها در زمان آنا ایوانوفا متفاوت شد. بیشترین بهره از این وضعیت را معشوقه‌ی امپراتریس دوک کورلند، ارنست یوهان فن بیرن، به دست آورد. او که در سال ۱۷۱۸، در کورلند به خدمت دفتر دوشس وارد شده و از سال ۱۷۲۷ محرم اسرار او شده بود، در روسیه منصب‌های رسمی در اختیار نداشت، اما از اعتماد بی‌حدوحصر آنا ایوانوفا استفاده می‌برد. نفوذ او تا حدی بود که دوران سلطنت آنا ایوانوفا به «بیرنوف‌شینا» معروف شد. تحت حمایت وی، یادی بیگانگان بالاترین و پردرآمدترین منصب‌ها را در دستگاه اداری و نظامی اشغال کردند. بسیاری از آنها با مصنوعیتی که از مجازات داشتند خزانه‌ی کشور را به تاراج

این تغییرات باعث دودستگی در بین اشراف و نجیب‌زادگان شد و مبارزه بین دو طرف در رابطه با سیستم دولتی جدید ادامه یافت. شروطی که استبداد را محدود می‌کرد، به نفع کل کاخ‌نشینان نبود، بلکه به نفع نخبگان اشرافی آن، که در شورای عالی نخبگان کرسی داشتند بود. رهبران شورای عالی تلاش کردند آنا ایوانوفا را متقاعد کنند تا اعتبارنامه‌ی جدید خود را تأیید کند. حامیان استبداد (اوسترمان، فنوفان، پراخویچ، پاول ایوانوویچ یاگوژینسکی، آنتیوخ دمیتریویچ کانتیمیر) و محافل گسترده‌ای از اشراف نیز می‌خواستند قوانین «مشروط» امضا شده در میتاوا را مورد تجدید نظر قرار دهند.

اگر چه شروط مقامات به خاطر منافع تعداد انگشت‌شماری از اشرافیان در نظر گرفته شده بود، اما نویسندگان طرح‌های سلطنتی خواستار کاهش مدت خدمت، لغو محدودیت در وراثت املاک و مستغلات، ساده‌سازی مشروط خدمت در ارتش و نیروی دریایی از طریق ساماندهی موسسات آموزشی ویژه برای آموزش افسران و مشارکت گسترده‌تر اشراف در مدیریت بودند. ۲۵ فوریه (۷ مارس) گروه بزرگی از اشراف (طبق منابع مختلف ۱۵۰ الی ۸۰۰ نفر)، که در میان آنها بسیاری از افسران گارد نیز حضور داشتند، در کاخ حضور یافتند و طوماری را به آنا ایوانوفا تحویل دادند. در این طومار از ملکه درخواست شد همراه با نجیب‌زادگان در شکلی از دولت که مورد پسند همه‌ی مردم باشد تجدید نظر کند.

آنا ایوانوفا نپذیرفت، اما خواهرش یلیزاوتا به طور قاطع ملکه را مجبور به امضای طومار کرد. نمایندگان اشراف مدت کوتاهی مشورت کردند و در ساعت ۴ بعدازظهر طومار جدیدی را ارائه کردند که در آن از ملکه درخواست شد استبداد کامل را بپذیرد و قوانین «مشروط» را از بین ببرد.

هنگامی که آنا از رهبران سردرگم خواست شرایط جدید را تأیید کنند، آن‌هایی که موافق بودند فقط سر خود را به



ازنست یوهان فون بیرن، مشوقه‌ی آنا ایوانوونا

بردند.

در دوران آنا ایوانوونا در ساختار اداری حکومت نیز تغییراتی به وجود آمد. تأسیس شورای عالی خبرگان (۱۷۲۶-۱۷۳۰) اعتبار مجلس سنا را کاهش داده بود و مقام دادستانی کل معروف به «دیدگان حاکمیت» از اهمیتی که پتر به آن اعطا کرده بود، محروم شده بود. دادستان کل منصوب شده در زمان آنا ایوانوونا نیز مقام قبلی خود را به دست نیاورد، زیرا سنا نیز جایگاه خود را به دست نیاورده بود.

آنا در سال ۱۷۳۰ شورای عالی خبرگان را منحل، حقوق سنا را احیا و آن را به پنج بخش تقسیم کرد. اما به زودی کابینه‌ای مشابه شورای عالی خبرگان بالاتر از مجلس سنا مستقر شد و این دوباره اهمیت سنا و دادستان کل را کاهش داد.

ترکیب کابینه‌ی وزیران نیز جدید بود و شامل نمایندگان ملکه می‌شد. آنا ایوانوونا که از مشارکت در امور دولتی خسته شده بود در سال ۱۷۳۵ فرمانی را صادر کرد که براساس آن امضای سه وزیر کابینه معادل امضای امپراتریس اعلام شد. در زمان پتر، مقامات عالی نزدیک به وی در چنین نهادهایی سازمان‌دهی نشده و نفوذی را که در زمان حاکمان ضعیف پس از پتر (زنان و کودکان) به دست آوردند، نداشتند. وقتی صاحب چنین نفوذی شدند، به دنبال گرد آمدن در نهادی بودند که تابع کنترل عمومی دولت (مجلس سنا و دادستان) نباشد و برعکس، آنها خود کنترل همه چیز را به دست گرفتند و کشور را با قدرت «اعضای» خود اداره کردند و بر کل سیستم مدیریت تکیه زدند. در سال ۱۷۳۰، آنها نه تنها سعی در حکمرانی بر کشور، بلکه بر خود دولت نیز داشتند. این تلاش ناکام ماند و منجر به ایجاد اصلاحات در همان نهادی شد که مرتکب این کار شده بود. اما حتی در زمان استبداد نیز اعضای شورای عالی خبرگان و کابینه، با سرنگون کردن سیستم حاکمیتی پتر که در مسیر مخالفت با استبداد افراد حرکت می‌کرد، این استبداد را توسعه دادند.

همان گونه که گفته شد، در سال‌های بیرنوف‌شینا یا به بیان

دقیق‌تر اُستِرمانوف‌شینا (زیرا حاکمیت کشور عملاً در دست اوسترمان بود) بیگانگان از مزایا و مناصب پر درآمد و بالایی برخوردار شدند. این امر باعث اعتراض اشراف روس شد که از بخشی از درآمدهایشان محروم مانده بودند و احساسات ملی‌شان جریحه‌دار شده بود. چهره‌ی برجسته‌ی این اعتراضات وزیر کابینه، آرتمی پتروویچ والینسکی، بود که به همراه حلقه‌ای از همفکرانش «پیش‌نویس اصلاح قانون امور داخلی» را تهیه کردند. والینسکی خواستار گسترش بیشتر امتیازات نجیب‌زادگان شد، از جمله اشغال همه مناصب در دستگاه‌های دولتی توسط اشراف، از منشی گرفته تا سناتور، و اعزام



تندیس ملکه آنا ایوانوونا

فرزندان نجبا به خارج از کشور برای تحصیل، «برای این که وزرای آینده از میان خود روس‌ها باشند.» مقامات کلیسایی، از پایین‌ترین کشیشان گرفته تا مناصب ارشد در سلسله‌مراتب کلیسا نیز می‌بایست با اشراف جایگزین شوند. نظرات تند والینسکی درباره‌ی امپراتریس آنا ایوانوونا و بیان عباراتی مانند «امپراتریس ما کودن است، و با هر گونه گزارشی که می‌دهید، نمی‌توانید از او پاسخی قطعی بگیرید» و همچنین محکوم کردن اقدامات بیرن و همراهانش در سال ۱۷۴۰، والینسکی و یارانش را به سوی سکوی اعدام کشاند.

در دوران سخت و خطرناک دولت آلمان‌ی آنا ایوانوونا، هرگز نمی‌شد شب‌ها با این اطمینان به خواب رفت که که صبح روز بعد در خانه بیدار خواهید شد: بسیاری از افراد شب‌ها دستگیر می‌شدند و زندانی روز بعد در یکی از زندان‌های قلعه‌ی پتروپاول حضور می‌یافت. شاهزاده سرگئی دالگاروکی از جمله کسانی بود که گرفتار بازداشت و تبعید شد و به رغم نامه‌های عاجزانه‌ای که خطاب به امپراتریس می‌نوشت، مشمول لطف و عفو او نشد.

آنا ایوانوونا در دورانی حساس می‌زیست، هنگامی که فرهنگ

آنا شخصاً به ۱۰۲۴ حیوان از جمله ۳۷۴ خرگوش و ۶۰۸ اردک تیراندازی کرد. چه تعداد حیوانات در طی ده سال به دست ملکه کشته شدند، حتی تصور آن نیز سخت است!

منابع

1. Анисимов Е.В. *Императорская Россия*. СПб., 2008.
2. Корсаков Д.А. «Князь С. Г. Долгорукий и его семья в ссылке. (Их жизнь в Раненбурге с 1730 по 1735 г.) Исторический очерк по неизданным документам»// *Исторический вестник*, 1880. – Т. 1. - № 3. – С. 457-472
3. Костомаров Н.И. *Русская история в жизнеописаниях ее главнейших деятелей*. – М., 1993; 2006. Второй отдел: Господство дома Романовых до вступления на престол Екатерины II. Глава 21. Императрица Анна Ивановна и ее царствование.
4. Павленко Н., Андреев И., Кобрин В., Федоров В. *История России с древнейших времен до 1861 года*. 3-е изд.. М., 2004.
5. портал История.РФ, <https://histrf.ru/lenta-vremeni/event/view/anna-ioannovna>
6. <https://caelamen.livejournal.com/6655.html>, Шедевры медальерного искусства

جدید جایگزین فرهنگ قدیمی می‌شد و البته مدتی طولانی نیز در کنار این فرهنگ قدیمی می‌ماند. بنابراین، با وجود ندیمه‌ها و دلقک‌های سنتی دربار آنا، تئاتری ویژه با ظرفیت هزار تماشاگر برای اجرای اپرا و کمدهای ایتالیایی ساخته شد. خوانندگان اپرا و رقصان باله در هنگام شام و ضیافت‌ها نیز چشم و گوش درباریان را به وجد می‌آوردند. در تاریخ هنر روسیه دوران آنا ایوانوونا به عنوان زمان تأسیس اولین مدرسه‌ی باله در سال ۱۷۳۷ ثبت شده است. اولین گروه سرود گر با دعوت از آهنگساز ایتالیایی، فرانچسکو آریا، شروع به کار کرد. اما آنا، بر خلاف شاهزاده‌های مسکو، بیش از هر چیزی به شکار یا به اصطلاح تیراندازی علاقه داشت. این برای وی فقط یک سرگرمی نبود بلکه یک اشتیاق عمیق بود که به ملکه آرامش می‌داد. او اغلب به کلاغ‌ها و اردک‌هایی که در آسمان باغ‌های پترهوف پرواز می‌کردند، شلیک می‌کرد. در شکارهای بزرگ نیز شرکت می‌کرد. در این شکارها افرادی منطقه‌ای وسیع از جنگل را محاصره می‌کردند و به تدریج حلقه‌ی محاصره را تنگ‌تر می‌کردند و حیوانات جنگل را به جلگه‌ای مشخص می‌راندند. این کار اغلب چندین هفته طول می‌کشید. در میانه‌ی این جلگه، کالسکه‌ای ویژه قرار داشت که امپراتریس و مهمانانش با سلاح در آن بودند. هنگامی که حیوانات وحشت‌زده همچون خرگوش، روباه، گوزن، گرگ، خرس و... به جلگه فرار می‌کردند کشتار منجرکننده آغاز می‌شد. تنها در تابستان سال ۱۷۳۸،



جامه‌ی آنا ایوانوونا



نماد سلطنتی آنا ایوانوونا

بهینه‌سازی روش‌ها آموزش ترجمه ادبی آثار روسی در دانشگاه‌های ایران در مقطع کارشناسی

روسی، دو واحد درسی «ترجمه متون ادبی» و دروس «نقد و بررسی آثار ادبی» و «آشنایی با ادبیات روسیه» به پرورش مترجم ادبی کمک می‌کنند. اما علیرغم وجود واحدهای درسی تخصصی در دانشگاه، کماکان در بسیاری از موارد در کلاس‌های درس عمل ترجمه به صورت سنتی آموزش داده می‌شود، به صورتی که متنی به دانشجویان سپرده و در جلسات بعدی ترجمه‌ها جمع‌آوری و بررسی می‌شوند. بدین ترتیب، تنها پیشرفتی که در طول ترم از این دانشجویان دیده می‌شود یادگیری تعداد بیشتری کلمه و اصطلاح ادبی است که به دایره لغات دانشجو اضافه می‌شود و آن هم اغلب به دلیل کم کاربرد بودن این اصطلاحات ادبی در مکالمات روزمره و حتی در متون ادبی نویسندگان مختلف، اندکی بعد از گذراندن واحدهای ترجمه ادبی توسط دانشجویان به فراموشی سپرده می‌شود. هدف ما از تلاش برای بهبود کیفیت آموزش ترجمه ادبی در درجه اول تربیت نیروی متخصص در زمینه ترجمه آثار ادبی روسی می‌باشد، یعنی همان هدفی که دانشجویان علاقمند به حوزه ادبیات برای رسیدن به آن وارد دانشگاه می‌شوند و دروس رشته مترجمی را می‌گذرانند. برای تحقق این هدف لازم است در روش‌های سنتی و کم بازده تغییرات اساسی ایجاد شود.

در دنیای امروز متدهای پیشرفته و قابل تاملی وجود دارند که در صورت یافتن موثرترین آن متدها برای زبان‌آموزان ایرانی می‌توان امید داشت که در پایان تحصیلات دانشجویان رشته مترجمی زبان روسی تعداد قابل توجهی مترجم متخصص به دنیای ادبیات کشور اضافه گردد و کیفیت آثار ادبی ترجمه شده به شکل راضی‌کننده‌ای بهبود یابد. اینکه بدانیم مترجمی خیره و متخصص شاهکار ادبی مورد علاقه‌ی ما را از زبان روسی به فارسی برگردانده‌است و موفق شده افکار واقعی نویسنده را به ما منتقل کند، برای جامعه ادبی ایران و خوانندگان ایرانی بسیار لذت‌بخش‌تر خواهد بود. همان‌طور که در هر زمینه‌ی دیگری برخورد با نیروی متخصص و کاربرد باعث احساس آرامش و اعتماد و لذت است. برای رسیدن به این هدف در این تحقیق بر روی چند نکته متمرکز می‌شویم. نخست، بر محتوای درسی واحدهای مربوط به ترجمه‌ی ادبی و پس از آن، بر شیوه‌ی ارائه‌ی دروس.

ادبیات کشور روسیه درعین جوان بودن، جایگاه خاصی در ادبیات جهان را به خود اختصاص داده‌است. فراگیر بودن این آثار برجسته‌ی ادبی در زندگی جوامع مختلف این الزام را به وجود می‌آورد که انتقال دقیق معنا و مفهوم آنها از زبان مبدا به مخاطب خارجی باحساسیت بیشتری صورت پذیرد. از مسیر حرفه‌ی مترجمان ادبی، مردم یک کشور می‌توانند راه به دنیای افکار تازه‌ی ادیبان و اندیشمندان دیگر سرزمین‌ها بگشایند و کیفیت افکار خود را ارتقا دهند. یک مترجم ادبی با خدمت خود به ادبیات کشورش امکان ورود هموطنانش به دنیای نو را فراهم می‌آورد. درگذشته آشنایی به یک زبان خارجی کافی بود تا فردی به ترجمه‌ی ادبی روی بیاورد، اما امروزه برای ورود به حرفه‌ی مترجمی ادبی و پل زدن به افکار مردمان دیگر کشورها یادگیری یک زبان به تنهایی کافی نیست. اینجاست که با بالا رفتن سطح نیاز جامعه به دانش بیشتر، نیاز به مترجم ادبی متخصص احساس می‌شود.

در دنیای ادبیات امروز، مترجم متخصص اغلب کسی است که آموزش حرفه‌ای دیده تا همپای یک ادیب، افکار وی را از زبانی دیگر درک کند و به هم‌زبانان خود انتقال دهد. در بین مترجمان فارسی زبان آثار ادبی روسی اما این امر در بیشتر موارد به روش‌های سنتی، بدون آموزش‌های تخصصی مربوط به ترجمه‌ی ادبی و صرفاً باتکیه بر ذوق و قریحه‌ی شخصی مترجمان شکل می‌گرفته‌است. موفقیت و شناخته شدن یک مترجم در جمع خوانندگان ایرانی به اینکه آن مترجم چقدر آموزش حرفه‌ای برای ترجمه ادبی دیده‌است بستگی نداشت، بلکه تماماً متکی بر سواد فارسی و استعداد ادبی خود مترجم بود.

البته نمی‌توان انکار کرد که در ترجمه ادبی، قوی بودن زبان مادری و توانمند بودن قلم مترجم از مهم‌ترین عوامل موفقیت وی محسوب می‌شود، اما برای دنیای امروز که پرورش نیروی متخصص در هر زمینه‌ای تکیه بر امر آموزش دارد، تنها استعداد و توانایی ذاتی افراد تضمین موفقیت شمرده نمی‌شود. می‌توان گفت که تربیت یک مترجم ادبی تا حد بسیار زیادی به آموزش تخصصی بستگی دارد که دانشجوی رشته مترجمی در دانشگاه می‌بیند.

در سرفصل وزارت علوم کشورمان برای دروس کارشناسی زبان

هرچند نمی‌توان به طور کلی روش آموزش سنتی را که با تکیه بر متن است کنار گذاشت، اما می‌توان از راه‌های دیگری ترجمه‌ی متن محور را به کار برد. به عنوان مثال، در انتخاب متنی که برای دانشجویان مقطع کارشناسی مترجمی زبان روسی در نظر گرفته می‌شود، می‌توان ابتدا به کمک آزمون تعیین سطح، توانایی ترجمه دانشجویان کلاس را مورد سنجش قرار داد و متناسب با آن، اثری را انتخاب کرد که ذهن دانشجو را بیشتر مشغول به درک متن و ظرایف آن کند، نه آنکه صرفاً کلمات سخت و جدید را در فرهنگ لغت‌ها پیدا کند و کنار هم بگذارد و ترجمه‌ای ماشینی ارائه دهد.

یکی از متدهایی که در مدارس ترجمه ادبی در روسیه به کار گرفته می‌شود، خواندن و درک مطلب قبل از مرحله ترجمه است. بدین صورت که ابتدا از دانشجویان خواسته می‌شود که متن را بخوانند و بعد سعی کنند به زبان مادری خود آن را تعریف کنند. از شیوه‌ی خواندن افراد و همچنین تعریف کردن آنها می‌توان فهمید که دانشجو تا چه اندازه قادر به درک مطلب بوده‌است. اگر سطح جمله‌ها و کلمات متن انتخاب شده آنقدر بالا باشد که دانشجوی کارشناسی هنوز قادر به فهمیدن آن نباشد، در آن صورت انتظار ترجمه متن ادبی از دانشجو بیهوده‌است. او شاید با پیدا کردن معنای کلمات بتواند متنی نزدیک به متن اصلی ارائه کند اما کار و فعالیت ذهنی که بدون درک انجام گرفته‌باشد یادگیری موثری در پی ندارد و منجر به پرورش مترجم حرفه‌ای نمی‌شود.

بدین ترتیب می‌بینیم که با به کارگیری متدهای کوچک اما به دقت انتخاب شده می‌توان کیفیت کلاس‌های آموزشی را تا حد زیادی بهبود بخشید و در نهایت انتظار نتیجه بسیار بهتری از آموزش را داشت. برای رسیدن به این هدف، ما در صد هستیم تا با استفاده از تجربیات موجود در زمینه‌ی آموزش ترجمه‌ی ادبی و روش‌های مختلف آن و تحلیل و مقایسه و ارزیابی آنها به جمع‌آوری و دسته‌بندی این متدها بپردازیم و بر پایه‌ی آنها روش‌هایی را برای بهبود آموزش ترجمه‌ی ادبی در

دانشگاه‌های ایران ارائه کنیم که مورد استفاده‌ی اساتید و دانشجویان رشته زبان روسی در دانشگاه‌ها قرار بگیرد و منجر به رشد کیفیت تربیت مترجمین ادبی متخصص زبان روسی در کشور شود.

باتوجه به آنچه گفته شد می‌توان سوال اصلی تحقیق حاضر را به این شکل مطرح کرد:

چه روش‌هایی برای بهبود تدریس ترجمه ادبی در دانشگاه‌های ایران می‌توان پیشنهاد داد؟

به جای تکیه صرف بر روش سنتی ارائه‌ی متن و دریافت ترجمه و اصلاح اشکالات ترجمه دانشجویان، می‌توان روش‌های تکمیلی مانند خواندن و بیان شفاهی متن در خلال ترجمه، آموزش صنایع و سبک‌های ادبی، آموزش پیچیدگی‌های زبانی و دستوری متون ادبی، تعیین سطح و انتخاب متن متناسب با دانش کلاس را به کار گرفت.

برای گردآوری متدهای موجود آموزش ترجمه‌ی ادبی و تجربیات انجام شده در این حوزه به روش کتابخانه‌ای عمل شده و از منابع موجود در کتابخانه‌ی مرکزی، دانشکده علوم انسانی و گروه زبان روسی دانشگاه تربیت مدرس، کتابخانه‌ی ملی ایران و کتابخانه‌ی دانشگاه تهران استفاده شده‌است. بخش عملی پژوهش و کار بر روی داده‌های گردآوری شده با تکیه بر روش توصیفی - تحلیلی انجام گرفته است.

با جستجو در منابع اطلاعاتی و دانشگاهی ایران روشن شد که تاکنون در زمینه‌ی روش‌های آموزش ترجمه‌ی ادبی متون روسی به دانشجویان فارسی زبان تحقیق جامع و مستقلی انجام نگرفته است و موضوع تحقیق حاضر از این نظر واجد نوآوری است.

برگرفته از پایان نامه: *بهینه سازی روش های آموزش ترجمه ادبی آثار روسی در دانشگاه های ایران در مقطع کارشناسی، سحر خزایی، استاد راهنما: دکتر آبتین گلکار، استاد مشاور: دکتر میریلا احمدی، ۱۴۰۰، تهران، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، گروه زبان روسی*

مصاحبه با خانم دکتر میریلا احمدی، استاد گروه زبان روسی دانشگاه تربیت مدرس



آقای دکتر آبتین گلکار در این گروه جذب شدند. همچنین زمانی که مدیر گروه بودم، نامه‌ای مبنی بر این دریافت کردیم که اگر تمایل داریم، از میان دانشجویان کسانی را بورس کنیم تا پس از اتمام تحصیل عضو هیئت علمی گروه شوند. ما دو نفر از فارغ التحصیلان را معرفی کردیم: خانم دکتر محبوبه علیاری و آقای دکتر هادی بهارلو. آن‌ها پس از تحصیل در روسیه برگشتند و جذب گروه روسی دانشگاه تربیت مدرس شدند. در حال حاضر پنج استاد در گروه ما حضور دارند که در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری آموزش زبان روسی و کارشناسی ارشد مترجمی تدریس می‌کنند. واحدهای درسی بین ما اساتید تقسیم می‌شود و هر کس با توجه به تخصص خود واحد دریافت می‌کند. تخصص من آموزش زبان روسی به خارجی‌هاست و واحدهایی را که مرتبط به این رشته هستند تدریس می‌کنم.

• لطفا کمی از فعالیت‌های پژوهشی‌تان برایمان بگویید. بیشتر فعالیت‌های پژوهشی شما در چه زمینه‌ای بوده‌اند؟

همان طور که گفتم تخصص من آموزش زبان روسی به خارجی‌هاست و علاقه‌ام آموزش زبان و ادبیات عامه، اصطلاحات و ضرب‌المثل‌هاست. غالباً در پایان‌نامه‌هایی که در این زمینه نوشته می‌شوند، من استاد راهنما یا مشاور هستم و سعی می‌کنم روی موضوعات جالبی که کمتر بررسی شده‌اند، کار شود. موضوعات مختلفی در رابطه با اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها، آداب گفتار، مسائل آموزشی، صرف و نحو و آواشناسی در آموزش. دانشجویان جا برای کار کردن زیاد دارند و موضوعی که با توجه به مقطعشان انتخاب می‌کنند، باید

• در ابتدا برای آشنایی بیشتر خوانندگان نشریه لطفاً کمی درباره‌ی خودتان صحبت کنید.

من میریلا احمدی هستم و در گروه زبان روسی دانشگاه تربیت مدرس مشغول خدمت هستم. در سال ۱۳۶۲ وارد دانشگاه تهران شدم و مدرک کارشناسی زبان و ادبیات روسی را در سال ۱۳۶۷ از این دانشگاه گرفتم. بعد از آن، نزدیک به چهار سال، در نیروگاه رامین اهواز مترجم فنی بودم. سپس در سال ۱۳۷۳ برای تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری به روسیه رفتم. در سال ۱۳۷۹ پس از گرفتن مدرک دکتری به ایران برگشتم و با دانشگاه آزاد اسلامی شروع به همکاری کردم. در سال ۱۳۸۰ آقای دکتر محمدرضا محمدی گروه زبان روسی را در دانشگاه تربیت مدرس راه اندازی کردند و در این دانشگاه شروع به کار کردیم و در مقطع کارشناسی ارشد دانشجو پذیرفتیم و گروه روسی به صورت رسمی با همکاری من و دکتر محمدی آغاز به کار کرد.

• شما جزو اولین اساتیدی هستید که در گروه زبان روسی دانشگاه تربیت مدرس مشغول به تدریس شده‌اید، لطفا کمی درباره‌ی این گروه و سال‌های آغازین راه‌اندازی آن صحبت کنید.

بله، من و آقای دکتر محمدی اولین اساتید زبان روسی این دانشگاه هستیم. در آن سال‌ها فارغ التحصیل دکتری کم داشتیم و مجبور بودیم تدریس اکثر درس‌ها را خودمان به عهده بگیریم یا از دانشگاه تهران اساتید مهمان دعوت کنیم. بعضی از اساتید مثل خانم باباجانوا و خانم علی‌نیا را که تقریباً گویشور زبان روسی بودند نیز برای همکاری دعوت کردیم. در اواخر دهه‌ی ۱۳۸۰ شروع به جذب همکاران کردیم و در ابتدا

به گونه‌ای باشد که هم خود دانشجو از پس آن بر بیاید، هم منابع مناسبی در رابطه با آن وجود داشته باشد و هم کاربردی باشد.

- شما از سال ۱۳۸۵ تا سال ۱۳۹۱ مدیر گروه زبان روسی دانشگاه تربیت مدرس بوده‌اید، لطفاً کمی از آن سال‌ها صحبت کنید.

من سه دوره‌ی دوساله مدیر گروه بودم. در آن سال‌ها فقط من و آقای دکتر محمدی در این گروه بودیم. در آن شش سال سعی کردم با همکاری و مشورت با آقای دکتر محمدی و اساتیدی که بعداً به گروه ملحق شدند، گروه را اداره کنم. خوشبختانه گروه ما، گروهی دوستانه و منسجم است و هیچ تصمیمی را شخصی نمی‌گیریم و همیشه کارها را با مشورت پیش می‌بریم. می‌توانم بگویم این گروه از معدود گروه‌هایی است در دانشگاه‌های ایران که اساتید این‌قدر با هم صمیمانه و دوستانه و با احترام رفتار می‌کنند. با توجه به چیزهایی که می‌شنویم غالباً در گروه‌های زبان روسی به این شکل نیست و ما افتخار می‌کنیم که این دوستی و مودت در بین اساتید گروه وجود دارد و سود آن به دانشجویان می‌رسد. گروه زبان روسی ما نه تنها بین گروه‌های روسی دیگر، بلکه در بین گروه‌های دیگری که ما در دانشگاه و دانشکده داریم نیز زبانزد است و گروهی است که اساتید با هم و با دانشجویان دوست هستند و دانشجو در گروه احساس غریبی نمی‌کند. وقتی بین اساتید دوستی وجود داشته باشد، این دوستی به دانشجویان هم منتقل می‌شود.

- لطفاً از تجربیاتتان در سال‌های تحصیل در انستیتوی زبان روسی پوشکین برایمان بگویید.

زمانی که در سال ۱۳۷۳ طی یک سفر توریستی به روسیه رفتم، یکی از اساتید سابقم در مسکو بود و من با ایشان تماس گرفتم و ایشان پرسیدند که قصد ادامه‌ی تحصیل ندارید؟ من گفتم که بدم نمی‌آید. ایشان گفتند: در بین دانشگاه‌هایی که در مسکو هستند، هم دانشگاه لمانوسوف دانشگاه خوبی است و هم دانشگاه پوشکین بسیار تخصصی و خوب است. من را به دانشگاه پوشکین معرفی کردند و زمانی که به آنجا مراجعه کردم با من مصاحبه کردند و گفتند از فردا می‌توانی در کلاس‌ها شرکت کنی. گفتم هنوز شاغل هستم و باید به ایران بروم و کارهای تسویه حساب و استعفا را انجام بدهم و با خانواده خداحافظی کنم. به ایران برگشتم و کارهایم را انجام دادم و استعفا دادم و وقتی به مسکو رفتم، تقریباً اواسط ترم بود. به این ترتیب در انستیتوی پوشکین در مقطع کارشناسی ارشد و بعد از آن هم در مقطع دکتری تحصیل کردم. دانشگاه پوشکین دانشگاهی بسیار تخصصی است، از این جهت که در این دانشگاه فقط رشته‌ی آموزش زبان و زبان‌شناسی روسی را

داریم. در آن سال‌هایی که من در این دانشگاه درس می‌خواندم، حتی رشته‌ی ادبیات و مترجمی هم در این دانشگاه تدریس نمی‌شد. در این دانشگاه دانشجویان خارجی و همین‌طور دانشجویان روس تحصیل می‌کردند.

خاطرات بسیار خوبی از آن دوران دارم. با همکلاسی‌هایمان که از کشورهای مختلف بودند تعامل داشتیم و با مقایسه‌ی سطح زبانی‌مان متوجه می‌شدیم که اگر از آن‌ها بالاتر نباشیم، پایین‌تر هم نیستیم. ما را به سه گروه قوی، متوسط و ضعیف تقسیم می‌کردند. اغلب دانشجویانی که از ایران می‌آمدند جزو گروه اول بودند و دانشجویان چین یا آسیای دور در گروه سه قرار می‌گرفتند. دانشجویان کشورهای بلوک شرق و اعراب نیز در گروه دو قرار می‌گرفتند. این تقسیم‌بندی را خود دانشگاه با توجه به سطح زبانی و زبان مادری دانشجو انجام می‌داد و نظر ما دخیل نبود. اساتید بسیار خوب و بنامی همچون آقای کاستاماروف، خانم فارمانوفسکایا و... در دانشگاه پوشکین بودند که من افتخار شاگردی آن‌ها را داشتم. بعد از این که به ایران برگشتم به دانشجویانی که قصد داشتند برای دکتری به روسیه بروند توصیه می‌کردم به دانشگاه پوشکین بروند، زیرا دانشگاهی بود که من از تحصیل در آن رضایت داشتم.

- شما با معرفی دانشجویان و دانش‌آموختگان به مراکز مختلف در شاغل شدن آن‌ها نقش بسزایی داشته‌اید. کمی درباره‌ی بازار کار رشته‌ی زبان روسی و این که چطور می‌توان برای این بازار آماده شد، توضیح دهید.

در حال حاضر بازار کار این رشته خوب است. زمانی که ما در سال ۱۳۶۷ از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شدیم، خیلی‌ها می‌پرسیدند که چرا زبان روسی خوانده‌اید و می‌خواهید چه کنید؟ بعد از آن فروپاشی اتفاق افتاد و درها باز شد و روابط اقتصادی و فنی و... بین ایران و روسیه گسترش پیدا کرد. در حال حاضر روابط خیلی گسترده است و فارغ‌التحصیلان ما که می‌توانند کار ترجمه و آموزش انجام دهند، به مراکز مختلف معرفی می‌شوند، نه تنها توسط من، بلکه توسط اکثر اساتید. در خیلی از مواقع که کسانی احتیاج به مترجم و استاد زبان روسی دارند وقتی من را به عنوان استاد این دانشگاه می‌شناسند، تماس می‌گیرند و از ما کمک می‌خواهند و ما از بین فارغ‌التحصیلان و دانشجویان خوبمان حتماً افرادی را معرفی می‌کنیم. من خیلی از فارغ‌التحصیلان دانشگاه خودمان و دانشگاه تهران را برای آموزش به مراکز مختلفی مثل نیروگاه اتمی بوشهر و آموزشگاه‌های دیگر معرفی کرده‌ام؛ برای کار ترجمه هم همین‌طور، دانشجویان را به خیلی جاها معرفی کرده‌ام و آن‌ها نیز به نحو احسن از پس کار برآمده‌اند.

از آنجایی که کار آموزش زبان با من است، معمولاً پیش از معرفی با آن‌ها صحبت می‌کنیم و آخرین فوت و فن‌هایی را که

برای آموزش لازم است به آن‌ها یادآور می‌شویم. حین آموزش هم معمولاً اگر سوالی داشته باشند، تماس می‌گیرند و ما نیز از هیچ کمکی دریغ نمی‌کنیم. برای کار ترجمه نیز همین طور است؛ دانشجویانی که برای ترجمه معرفی کرده‌ایم قابلیت‌های بالایی داشته‌اند و کارفرمایان راضی بوده‌اند. این نشان می‌دهد که آموزش ما بی‌بهره نبوده است و زبان آموزی که تربیت کرده‌ایم و به عنوان مترجم و معلم زبان روسی فارغ‌التحصیل شده است، لایق این تعریف و تمجیدهاست.

خیلی از فارغ‌التحصیلان ما اکنون در دانشگاه‌های سطح کشور، از جمله دانشگاه‌های گیلان، مازندران، فردوسی مشهد، شهید بهشتی، علامه طباطبایی، الزهرا و... مشغول آموزش هستند. وقتی این دانشجویان صاحب شغل می‌شوند، احساس شادی و افتخار به اساتید دست می‌دهد که کسی که ما تربیت کرده‌ایم الان در دانشگاهی تدریس می‌کند یا در مرکز معتبری مشغول خدمت است.

- با توجه به این‌که به دلیل همه‌گیری ویروس کرونا آموزش به صورت مجازی ادامه دارد، لطفاً از مزایا و معایبی که این نوع آموزش برای شما و دانشجویان دارد صحبت کنید.

همه‌گیری ویروس کرونا و موقعیتی که برای آموزش ایجاد کرد، به نظر من زیاد جالب نبود. از نظر من آموزش باید حضوری و چشم در چشم باشد؛ مخصوصاً اگر رشته‌ی فرد زبان است آموزش باید حتماً حضوری باشد. در دوران همه‌گیری، ما مجبور شدیم کلاس‌ها را از خانه برگزار کنیم. مشکل این‌جاست که ارتباط به این شکل فقط ارتباط کلامی است و خود من بشخصه دانشجویان ورودی این دوران را زیاد نمی‌شناسم. مشکل دیگر ارتباط اینترنتی است. ما در کشوری زندگی می‌کنیم که این بستر هنوز برای آموزش مجازی فراهم نشده است؛ با این‌که دانشگاه تا حدی ما را پشتیبانی می‌کند و مودم و بسته‌ی اینترنت در اختیار می‌گذارد، ولی به هر حال اساتید در نقاط مختلف تهران زندگی می‌کنند و آنتن‌دهی زیاد جالب نیست. از سوی دیگر، در این نوع آموزش کنترلی وجود ندارد، و ما نمی‌دانیم آیا دانشجو چیزی را که تدریس شده، فهمیده است یا خیر، سوالی دارد یا خیر یا اصلاً در کلاس حضور دارد. خود من علاقه دارم که حتماً در کلاس به دانشجو نگاه کنم و با او صحبت و شوخی کنم و حرف‌های او را بشنوم. در این نوع ارتباط است که دانشجو می‌تواند خود را نشان دهد. در کلاس‌های مجازی پرسش و پاسخ با دانشجویان در حد بله و خیر است.

نکته‌ی دیگر این است که ما فقط مطالب علمی را از هم یاد نمی‌گیریم؛ گاهی اوقات رفتار معلم و استاد می‌تواند بر روی زبان‌آموز تأثیر بگذارد و الگوی او شود. اینها مسائلی هستند که

در این دوران نتوانستیم به نحو مطلوب آن‌ها را اجرا کنیم. مشکل دیگر این است که حتی امتحانی که می‌گیریم به صورت مجازی است و نمره‌ای که می‌دهیم نیز تقریبی است، چرا که هم آموزش مجازی است و هم امتحان مجازی و روی هیچ یک نمی‌توانیم کنترلی داشته باشیم. هر چند که من امتحاناتم را به صورت شفاهی و جداگانه برای هر دانشجو برگزار می‌کنم، اما نمی‌دانم آیا خود زبان‌آموز این پاسخ درست را می‌دهد یا از قبل آماده کرده است یا الان نگاهش کجاست و... در کل سیستم کنترل نامطلوبی برای آزمون‌ها داریم.

- لطفاً چند تا از «ترین‌های دوران کاری‌تان را برایمان تعریف کنید.

- به یادماندنی‌ترین خاطره‌ی دوران تدریس‌تان
همه‌ی روزها و سال‌هایی که درس داده‌ام برایم به یادماندنی بوده‌اند؛ با همه‌ی دانشجویان خاطره دارم و چهره‌ی همه‌شان را به یاد دارم و نام‌هایشان را می‌دانم. دوران کارشناسی ارشد کوتاه است و ارتباط استاد با دانشجو نزدیک‌تر است. همه‌ی دانشجویان را یکسان دوست دارم و با آن‌ها خاطره دارم و دوره‌ی‌هایی که با هر دوره از دانشجویان داشتیم برایم خاطره‌انگیز است.

- ناخوشایندترین خاطره‌ی سال‌های کاری‌تان
در طی این بیست و اندی سال هیچ خاطره‌ی ناخوشایندی از هیچ دوره و دانشجویی نداشتم؛ فقط این مسئله برایم ناخوشایند و ناراحت‌کننده است که دانشجو وارد دانشگاه می‌شود، واحدهایی را می‌گذراند و حتی به پایان نامه می‌رسد اما بنا به مشکلاتی که دارد مجبور می‌شود درس را رها کند. در این صورت همه‌ی اساتید ناراحت می‌شوند که چرا چنین دانشجوی خوبی دوره‌ای را طی کرده و امتحانات را گذرانده است و حالا که به پایان نامه رسیده، نتوانسته دفاع کند. حتی الان نیز دانشجویی دارم که در دوره‌ی دکتری با من رساله می‌نویسد، ولی متأسفانه نتوانسته است دفاع کند؛ من کاملاً مشکلاتش را درک می‌کنم و احساس همدردی می‌کنم، ولی اگر این دانشجویان بخواهند دوره را رها کنند مدرکی نیز دریافت نمی‌کنند و زمانی است که توسط دانشجو طی می‌شود ولی بی‌بهره هدر می‌رود. بشخصه فکر می‌کنم که در این حالت حتی زحمات خود من هم به نوعی هدر می‌رود.

- جالب‌ترین موضوع پایان‌نامه یا رساله‌ی دانشجویان
هم در دوره‌ی کارشناسی ارشد هم در دوره‌ی دکتری دانشجویانی که قصد دارند درمورد آموزش، فرهنگ، کشورشناسی زبان و اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها کار کنند با من پایان‌نامه می‌نویسند. این‌ها همه موضوعات جالب و بکری هستند که در موردشان کار نشده است. ما در یک دوره

ضرب‌المثل‌هایی انتخاب کردیم که در ساختار آن‌ها عضوی از بدن وجود دارد. این برای من موضوع جالبی بود. یا پایان‌نامه‌ای نوشته شده است که در آن اسامی حیوانات در اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها کار شده است. دیدی که ما نسبت به حیوانات در ضرب‌المثل‌ها داریم با دیدی که روس‌ها دارند متفاوت است. معمولاً پایان‌نامه‌هایی که در مورد آموزش هستند یا ویژگی‌های ملی و فرهنگی زبان را مطرح می‌کنند برای من جذابیت خاصی دارند. با دانشجویان دکتری در مورد تدوین کتب آموزشی کار می‌کنیم که موضوع جالبی است. اولین پایان‌نامه‌ی ارشدی که دفاع شد و من استاد راهنمایش بودم، کار خانم صونا دریغ بود و در رابطه با آموزش افعال حرکتی بود و چون اولین پایان‌نامه‌ای بود که تحت راهنمایی من دفاع می‌شد خاطره‌ی خاصی در ذهن من باقی گذاشته است.

• فراموش نشدنی‌ترین جلسه‌ی دفاع

دفاع اولین دانشجوی ارشدم، خانم دریغ، برایم فراموش‌نشده‌ترین جلسه بود. به این دلیل که استاد مشاور پایان‌نامه هم مرحوم آقای دکتر فرسادمنش بودند که استاد خود من هم بودند. آقای دکتر لسانی هم که از اساتید پیشکسوت دانشگاه تهران بودند داور بودند. یعنی اولین دانشجوی من در حضور اساتید خود من از پایان‌نامه‌اش دفاع می‌کرد و این برایم جالب بود.

• سخت‌ترین روز کاری‌تان

سخت‌ترین روزهای کاری من از زمانی شروع شد که اعلام کردند ویروس کرونا در سطح کشور شیوع پیدا کرده است. این هم به این علت بود که من اصلاً مایل به آموزش مجازی نیستم، زیرا همان طور که قبلاً گفتم آموزش زبان باید به صورت حضوری و چشم در چشم انجام شود. این‌که بخواهیم آموزش یک دوره را به صورت کاملاً مجازی برگزار کنیم برای من خیلی سخت بود. به همین دلیل، این دوره سخت‌ترین دوران کاری من است. البته آموزش مجازی مزایایی هم دارد؛ مثلاً اگر استاد در تهران حضور ندارد یا برای فرصت مطالعاتی به جای دیگری می‌رود، یا دانشجو نمی‌تواند سر کلاس حاضر شود، می‌توان چند جلسه‌ای مجازی برگزار کرد؛ اما این که کل دوره و کل سال آموزش مجازی باشد، خیلی سخت است. به خصوص که من فرزندی هم دارم و در خانه باید حواسم به او نیز باشد.

• با توجه به این که شما عضو هیئت موسس انجمن ایرانی زبان و ادبیات روسی هستید، کمی از این انجمن و فعالیت‌هایش صحبت کنید.

بله من از موسسین انجمن ایرانی زبان و ادبیات روسی هستم. این انجمن از بدو تاسیس تا الان وظایفش را به خوبی انجام

داده است. کارگاه‌ها، جلسات و کنفرانس‌های خیلی خوبی برگزار کرده است و مجله‌ی خوبی دارد. فعلاً در ایران تنها مرکزی است که می‌تواند به دانشجویان و اساتید زبان روسی کمک کند. اگر دانشجویان بتوانند با این انجمن همکاری داشته باشند خیلی می‌تواند هم برای انجمن هم برای دانشجویان و اساتید مفید باشد.

• به عنوان کلام آخر چه پند و توصیه‌ای برای دانشجویان زبان روسی دارید؟

زمانی که من دانشجوی زبان روسی بودم، این زبان هیچ آینده‌ای نداشت. اکثر دانشجویان بعد از فارغ‌التحصیلی بیکار بودند و هیچ ارتباطی با روسیه نداشتند. بعدها ارتباطات اقتصادی، سیاسی، نظامی، اجتماعی و صنعتی با روسیه برقرار شد و الان می‌بینیم که این ارتباطات روزبه‌روز گسترده‌تر می‌شود. زمانی که من دانشجو بودم، فقط دانشگاه تهران گروه روسی داشت. حتی زمانی که از روسیه برگشتم و در دانشگاه تربیت مدرس شروع به کار کردم، فقط این دانشگاه، دانشگاه تهران و دانشگاه آزاد اسلامی گروه روسی داشتند. بعدها کم‌کم دانشگاه‌های فردوسی مشهد، گیلان، مازندران، شهید بهشتی، الزهرا و دانشگاه‌هایی که گروه روسی دارند گسترش پیدا کردند.

الان می‌بینیم که اگر فارغ‌التحصیلان ما زبان روسی را خوب یاد گرفته باشند، هم در بخش آموزش و هم در ترجمه بازار کار خوبی دارند. اکثر آموزشگاه‌های تهران آموزش زبان روسی دارند و بچه‌های ما در آنجا درس می‌دهند؛ یا به عنوان مترجم در جاهای مختلف کار می‌کنند. حتی اگر کار به صورت رسمی نباشد، دانشجو نباید نگران باشد. گاهی می‌بینیم دانشجو ناامید است و می‌گوید من درس می‌خوانم اما کار نیست. این مسئله را بارها سر کلاس هم گفته‌ام که دانشجوی زبان روسی و کلاً هر زبان خارجی بعد از فارغ‌التحصیلی نباید نگران باشد. ما منابع عظیم ادبی و تخصصی در زمینه‌های مختلف داریم که ترجمه نشده‌اند و می‌توان حتی در خانه نشست و ترجمه کرد و چاپ کرد؛ هم جامعه از این آثار استفاده می‌کند هم شما درآمدی دارید و نامی از شما باقی می‌ماند. اگر فردی زبان را خوب یاد گرفته باشد، حتماً به جاهایی که بتواند کار کند معرفی می‌شود. حتی اگر هم این گونه نشود باز فرد می‌تواند به صورت شخصی کار ترجمه انجام دهد. چند نفر از همکلاسی‌های دوران کارشناسی خود من هم الان کار ترجمه انجام می‌دهند؛ مثل خانم صوفیا محمودی که مترجم آثار کودکان هستند و مترجم موفق‌ی هم هستند.

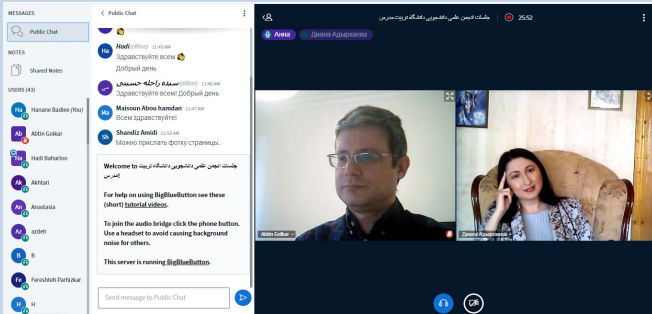
توصیه‌ی من این است که حالا که این رشته را انتخاب کرده‌اید، سعی کنید این زبان را کامل و خوب یاد بگیرید که هم بتوانید درس بدید هم ترجمه کنید.

گزارش وینار بین‌المللی شهرزاد در روسیه

سریال برگزار کند. در این وینار دینا آدیرخایوا، ایران‌شناس و تهیه‌کننده‌ی این سریال در روسیه، آنا دابراولسکایا، رییس استودیوی نمایش فیلم شبکه‌ی «فرهنگ»، آندری پاکاتیلف، بازیگر تاتر و سینما، مدیر دوبلاژ و دوبلور سریال حضور داشتند. ابتدا دینا آدیرخایوا در مورد چرایی انتخاب سریال «شهرزاد» برای صداگذاری و پخش در روسیه صحبت کرد. سپس آنا دابراولسکایا و آندری پاکاتیلف از چالش‌های صداگذاری سریال و میزان استقبال این سریال در روسیه سخن گفتند و در انتها به پاسخ به پرسش‌های حضار پرداختند. مجری این وینار دکتر آبتین گلکار، عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس بود. این برنامه با حضور ۶۰ شرکت‌کننده برگزار شد.



گروه و انجمن علمی دانشجویی زبان روسی دانشگاه تربیت مدرس با همکاری انجمن ایرانی زبان و ادبیات روسی در تاریخ چهارشنبه ۲۵ اسفند ۱۴۰۰ در سامانه‌ی دانشگاه تربیت مدرس وینار بین‌المللی «شهرزاد در روسیه» را برگزار کرد. سریال ایرانی شهرزاد به کارگردانی حسن فتحی در چارچوب توسعه‌ی همکاری‌های هنری و سینمایی ایران و روسیه از ۲۳ سپتامبر ۲۰۱۹ در شبکه‌ی «فرهنگ» تلویزیون دولتی روسیه به نمایش درآمد. شبکه‌ی «فرهنگ» روسیه گزینشی فرهنگی و تاریخی دارد، از این رو سریال «شهرزاد» مورد توجه این کانال قرار گرفت. پیش از این، تعدادی از فیلم‌های سینمایی ایران در روسیه به نمایش درآمدند، اما شهرزاد نخستین سریال ایرانی است که از تلویزیون این کشور پخش شد. از این رو گروه و انجمن علمی دانشجویی زبان روسی دانشگاه تربیت مدرس بر آن شد تا ویناری با عوامل ترجمه و صداگذاری این



سخنرانان وینار بین‌المللی «شهرزاد در روسیه»



Адырхаева Диана.
Иранист, продюсер,
редактор журнала о
кино, Всероссийский
государственный
институт
кинематографии им.
С. А. Герасимова.

سخنرانان وینار بین‌المللی «شهرزاد در روسیه»

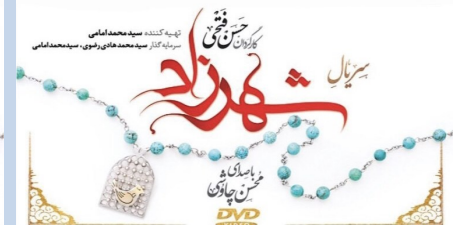
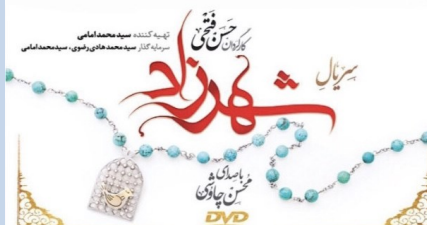


Андрей Покагилов
актёр театра и кино,
театральный
режиссёр, режиссер
озвучания.

سخنرانان وینار بین‌المللی «شهرزاد در روسیه»



Анна Добровольская
искусствовед,
драматург, начальник
отдела
художественного
кинопоказа телеканала
Культура ВГТРК



گزارش مسابقه ملی ترجمه‌ی شعر

اکتبر زادروز سه شاعر روس است: ۳ اکتبر ۱۸۹۵ زادروز سرگی یسنین، ۸ اکتبر ۱۸۹۲ زادروز مارینا تسوتایوا و ۱۵ اکتبر ۱۸۱۴ زادروز میخائیل لرمانتوف. برای بزرگداشت این مناسبت، مسابقه‌ای برای ترجمه‌ی اشعار این سه شاعر برگزار شد. شرکت‌کنندگان در مسابقه می‌بایست به سلیقه‌ی خود از آثار این سه شاعر روسی اثری را انتخاب و ترجمه می‌کردند و سپس فایل خوانش آن اثر به زبان روسی و فارسی را در قالب یک فایل ویدیویی ارسال می‌کردند.

در روز جمعه ۲۳ مهر ویژه‌برنامه‌ی «آدینه‌ای با شاعران روس» با حضور دکتر آبتین گلکار (عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس)، دکتر زهرا محمدی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران) و دکتر مهناز نوروزی (عضو هیئت دانشگاه علامه طباطبایی) به مدت ۹۰ دقیقه با حضور ۷۰ شرکت‌کننده برگزار شد. در این برنامه دکتر آبتین گلکار درباره‌ی آثار یسنین، دکتر زهرا محمدی درباره‌ی آثار میخائیل لرمانتوف و دکتر مهناز نوروزی درباره‌ی آثار مارینا تسوتایوا سخنرانی کردند. در پایان برنامه ویدیوی ارسالی برندگان به نمایش گذاشته شد و از تمامی شرکت‌کنندگان تقدیر به عمل آمد.

برندگان مسابقه

زهرا یاری (دانشگاه تهران)

حسین رضایی (علامه طباطبایی)

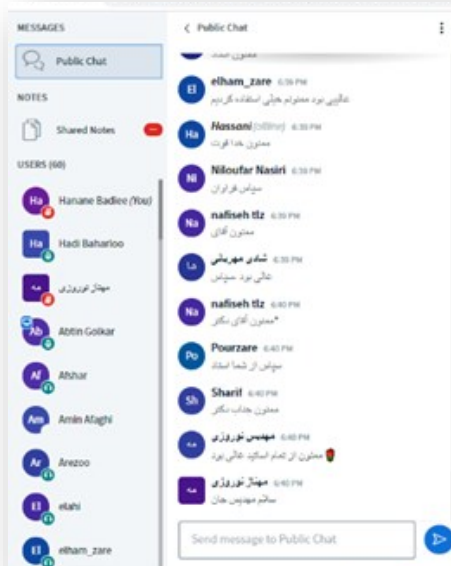
فائزه زادمهدی (دانشگاه گیلان)

صدیقه خزایی (تربیت مدرس)



ادبیات هر ملت بیان‌کننده‌ی مفاهیم ذهنی و احساس‌های درونی و اندیشه‌های آن ملت است. در مجموعه‌ی آنچه فرهنگ ملل و ادبیات بشری را تشکیل می‌دهد، شعرها، داستان‌ها و مثل‌هایی هستند که نمی‌توان آن‌ها را از زندگی مردم تفکیک کرد. خواندن ادبیات یک ضرورت است. جامعه‌ای که در آن ادبیات خوانده نشود یک جامعه‌ی کسل خواهد بود چرا که ادبیات روح جامعه را پویا و متحرک می‌سازد.

ادبیات روسیه جایگاه درخشانی در ادبیات جهان دارد و آثار آن به زبان‌های مختلف ترجمه شده‌اند. خواندن و ترجمه‌ی آثار نویسندگان و شاعران روس بی‌شک برای دانشجویان رشته‌ی زبان روسی مفید خواهد بود. از این رو گروه و انجمن علمی دانشجویی زبان روسی دانشگاه تربیت مدرس با همکاری انجمن‌های زبان روسی دانشگاه‌های کشور با برگزاری دو مسابقه‌ی ملی تلاش کرد تا آثار و اشعار نویسندگان و شاعران روس بیش از پیش مورد توجه دانشجویان قرار بگیرد. اولین مسابقه در مهر ماه ۱۴۰۰ (اکتبر ۲۰۲۱) با همکاری انجمن علمی دانشجویی زبان روسی دانشگاه علامه طباطبایی و همکاری انجمن ایرانی زبان و ادبیات روسی برگزار شد. ماه



گزارش مسابقه ملی داستان‌نویسی چخوفی

شرکت‌کنندگان می‌بایست خود را به جای یکی از قهرمان‌های آثار چخوف می‌گذاشتند و داستان یا بخشی از آن را از زبان و زاویه‌ی دید آن شخصیت روایت می‌کردند. داستان‌ها باید به زبان فارسی نوشته می‌شدند.

برندگان مسابقه:

نرگس محمدی (دانشگاه گنبد کاووس)

مرضیه لطفی (دانشگاه تربیت مدرس)

سمیه ساکی (دانشگاه سمنان)

همچنین از داستان‌های خانم‌ها سکینه نوروزی، هدیه قیدی و آقایان محمدجواد بوالحسنی و علیرضا نتاج‌انصار تقدیر به عمل آمد.

دومین مسابقه در بهمن ماه ۱۴۰۰ به مناسبت زادروز آنتون چخوف، پزشک، داستان‌نویس، طنزنویس و نمایش‌نامه‌نویس برجسته‌ی روس، برگزار شد. هرچند آنتون چخوف زندگی کوتاهی داشت اما بیش از ۷۰۰ اثر ادبی آفریده است. او را از مهم‌ترین نویسندگان داستان کوتاه در ادبیات جهان می‌دانند. چخوف در زمینه‌ی نمایش‌نامه‌نویسی نیز آثار برجسته‌ای از خود به جا گذاشته است. از همین رو، گروه و انجمن علمی دانشجویی دانشگاه تربیت مدرس با همکاری انجمن‌های علمی دانشجویی زبان روسی دانشگاه علامه طباطبایی و دانشگاه اصفهان و همچنین انجمن ایرانی زبان و ادبیات روسی مسابقه‌ی ملی «داستان‌نویسی چخوفی» را برگزار کرد.

به مناسبت ۲۹ ژانویه زادروز آنتون پاولویچ چخوف، گروه و انجمن علمی دانشجویی زبان روسی دانشگاه تربیت مدرس با همکاری انجمن علمی دانشجویی زبان روسی دانشگاه علامه طباطبایی و انجمن ایرانی زبان و ادبیات روسی و دانشگاه اصفهان برگزار می‌کند:

**مسابقه ملی
داستان‌نویسی چخوفی**

مهلت ارسال آثار تا
۳۰ بهمن ماه ۱۴۰۰

شرکت‌کنندگان باید خود را به جای یکی از قهرمان‌های آثار چخوف بگذارند و داستان یا بخشی از آن را از زبان و زاویه‌ی دید آن شخصیت روایت کنند. داستان‌ها باید به زبان فارسی نوشته شوند.

به برندگان مسابقه هدیه‌ای ارزنده‌ای اهدا خواهد شد

ارسال از طریق آیدی تلگرام:
@HananeBadiee

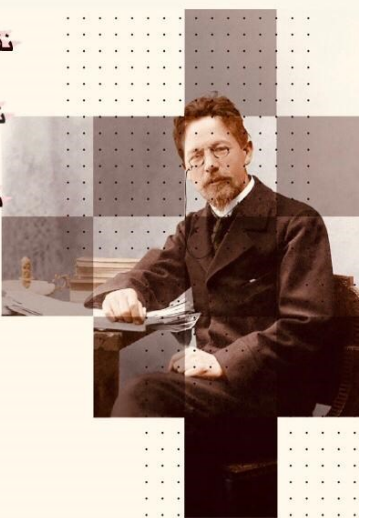
برندگان مسابقه ی ملی "داستان نویسی چخوفی"

نفر اول: خانم نرگس محمدی

نفر دوم: خانم مرضیه لطفی

نفر سوم: خانم سمیه ساکی

هیئت داوران همچنین از
داستان‌های خانم‌ها
سکینه نوروزی
و هدیه قیدی
و آقایان
محمدجواد بوالحسنی
و علیرضا نتاج‌انصار
تقدیر کرد.



«نه ماهی نه گوشت، نه جامه‌ی رزم نه ردای راهبان»

تصمیم ویژه‌ای ندارند و حضورشان در جمع بی‌اثر است رواج پیدا کرد.

نمونه‌هایی از کاربرد عبارت «Ни рыба ни мясо» در آثار ادیبان روس:

Читал Нежданов не совсем хорошо; не решался декламировать и не хотел впадать в сухой тон; выходило: ни рыба ни мясо. (И. Тургенев)

نیژدانوف خیلی خوب نمی‌خواند. نه جرئت دکلمه کردن داشت و نه می‌خواست با لحن خشک بخواند. در نتیجه، حاصل کار خیلی بی‌بو و بی‌خاصیت از آب درمی‌آمد. (ایوان تورگنیف)

Средний человек, как вы назвали, ненадёжен... но ведь надо же войти и в его положение. Он ни мужик, ни барин, ни рыба ни мясо. (А. Чехов)

آدم متوسط — به قول شما — قابل اعتماد نیست. اما به هر حال باید خود را در موقعیت او هم قرار داد. او نه رعیت است، نه ارباب؛ نه سر پیاز است نه ته پیاز. (آنتون چخوف)

В рассуждении меня, был сей человек, так сказать, ни рыба ни мясо. Не видал я от него никакого дальнего добра, не видал и худя. (А. Болотов)

به نظر من، این آدم به قول معروف نه کور می‌کرد نه شفا می‌داد. من از او نه خوبی دیدم نه بدی. (آندره بالاتوف)

Он человек флегматичный, ничем не выделяющийся. О таких говорят — ни рыба ни мясо. (А. Сумароков)

او آدم بلغمی‌مزاجی است. در هیچ موردی برجسته و متمایز نیست. درباره‌ی این افراد می‌گویند: طرف نه کور می‌کند نه شفا می‌دهد. (الکساندر سوماروکوف)

Ты, друг мой, ни то ни сё, ни мясо ни рыба и не следуешь никакой моде, ни прародительской, ни нынешней. (А. Сумароков)

تو دوست من، نه این‌وری هستی نه آن‌وری. نه سر پیازی، نه ته پیاز. از هیچ مدی، نه قدیمی نه جدید، پیروی نمی‌کنی. (الکساندر سوماروکوف)

Эта девушка сказала, что ненавидит таких, которые ни рыба ни мясо. (И. Эренбург.)

این دختر گفت از آدم‌های بی‌بو و بی‌خاصیت متنفر است. (ایلیا ارنبرگ)

اصطلاح «Ни рыба ни мясо» نسخه کوتاه‌شده عبارت «Ни рыба ни мясо, ни кафтан ни ряса» است که به صورت تحت‌اللفظی «نه ماهی نه گوشت، نه جامه‌ی رزم نه ردای راهبان» ترجمه می‌شود. اصطلاحی رایج در زبان روسی است و درباره‌ی فردی به کار می‌رود که ویژگی و توانایی به‌خصوصی ندارد؛ نه ضرری می‌رساند نه سودمند است. کسی که تکلیف مشخصی ندارد و در همه‌ی شرایط از جایگاهی متوسط و میانی برخوردار است. از معادل‌های این عبارت در اصطلاحات فارسی می‌توان به «نه سر پیاز است، نه ته پیاز» یا «نه کور می‌کند، نه شفا می‌دهد» یا «بی‌بو و بی‌خاصیت» اشاره کرد.

این اصطلاح ریشه در فرهنگ تمام اقوام اسلاو دارد و مشابه آن در بسیاری از زبان‌های اسلاوی دیده می‌شود. همه‌ی محققان بر سر منشأ پیدایش این عبارت اتفاق نظر دارند. با توجه به بخش دوم و کمتر رایج عبارت «ни кафтан ни ряса» به معنای «نه جامه‌ی رزم، نه کلاه راهبان» درمی‌یابیم که ریشه‌ی این اصطلاح کجاست.

با ظهور جنبش پروتستان در اروپا در قرن شانزدهم میلادی، تقابل مذهبی میان نمایندگان و البته پیروان دو مذهب پروتستان و کاتولیک آغاز شد. عقاید طرفداران جریان‌های مذهبی مختلف در همه‌ی ابعاد، مخصوصاً سنت‌های دینی و احکام، با یکدیگر متفاوت بود. کاتولیک‌ها آیین‌های سنتی را سختگیرانه رعایت می‌کردند که در میان آن‌ها روزه جایگاه ویژه‌ای داشت. برعکس، پروتستان‌ها به احکام و هنجارهای ظاهری مسیحیت کاملاً بی‌اعتنا بودند و با گسترش این نظریه که انسان برای ارتباط با خدا نیازی به فرد واسطه در کلیسا و رهبانیت ندارد، به نشانه‌ی اعتراض قوانین پیشین را نادیده گرفته و قواعد خود را برای عبادت پروردگار وضع کرده بودند. آن‌ها با مصرف فراورده‌های گوشتی در زمان روزه کاتولیک‌ها اعتراضشان را به پیروان این مذهب اعلام می‌کردند. این گونه بود که محصولات غذایی «ماهی» و «گوشت» در دو جبهه‌ی متفاوت جنگ‌های مذهبی قرار گرفتند.

در این بین، پیروان دو مذهب کسانی را که در حاشیه‌ی این نزاع بودند و هیچ‌یک از دیدگاه‌های مذهبی مخالف را نداشتند، به قصد تحقیر با عبارت «Ни рыба ни мясо» یا همان «نه ماهی نه گوشت» می‌خوانند و بدین ترتیب بی‌احترامی و توهین خود را نسبت به مرتدان و افراد بی‌تفاوت به این جبهه‌گیری بیان می‌کردند. این گونه بود که عبارت «Ни рыба ни мясо» درباره‌ی افرادی که از خود نظر و

آدم های عصبی

نویسندگان: ایلیا ایلف، یوگنی پتروف



شیرین عینی، دانشجوی کارشناسی ارشد، گرایش مترجمی دانشگاه تربیت مدرس

شخصیت‌ها:

دکتر

بیمار

دکتر: بیمار بعدی!

بیمار (باشتاب داخل می‌شود و روی صندلی می‌افتد): نه، وحشتناک است! دیگر نمی‌توانم!

دکتر: لطفا آرام باشید.

بیمار: گفتنش برای شما آسان است: «آرام باشید!» شما... البته معذرت می‌خواهم، ولی من کاملا تعادل خود را از دست

داده‌ام، اصلا نمی‌دانم به چه مرضی دچار شدم ...

دکتر: آرام باشید. اجازه بدهید نبضتان را بگیرم!

بیمار (عصبی): نبض. نبض!

دکتر: نگران نباشید. (می‌شمرد). هفده، هجده ...

بیمار: (با صدایی گریان): قدرتم را از دست داده‌ام!

دکتر: خوب. (ساعتش را در جیب جلیقه‌اش پنهان می‌کند).

وضع خوابتان چطور است؟

بیمار: واقعا این چه سوالی است که می‌پرسید! دو هفته است که نخوابیده‌ام.

دکتر: اشتهايتان چطور است؟

بیمار: اشتهای لعنتی‌ام کجا بود؟ حتی نمی‌توانم به غذا نگاه کنم. اشتها! ها ها ها!

دکتر: آرام باشید. داخل این شیشه را بو کنید. چیزی نیست! چیزی نیست! همه چیز درست می‌شود. خب، حالا بهترید؟ (بیمار به آرامی گریه می‌کند).

دکتر (دستی بر سر بیمار می‌کشد): خیلی خوب، مشکلتان عصبی است. از این بنوشید. می‌بینید، الان کاملا خوب شدید.

بیمار: ممنونم، دکتر.

دکتر: خوب، کاری نمی‌شود کرد. شما به یک معالجه‌ی اساسی

نیاز دارید. شما شدیدترین نوع ضعف اعصاب را دارید. یعنی

این که اولاً، هر نوع اضطراب و نگرانی ممنوع. اگر حالتان خیلی بد شد، قطره مصرف کنید، من برایتان اینجا نسخه می‌نویسم. ضمناً، حتماً هر روز یک حمام آب داغ با دمای ۲۷-۲۸ درجه بگیرید.

بیمار: بیشتر نشود؟

دکتر: اصلاً و ابداً. در خانه‌تان حمام دارید؟

بیمار: نه، نداریم.

دکتر: این بد شد.

بیمار: می‌دانید، من باید یک آپارتمان با حمام می‌گرفتم. من، ملاحظه می‌کنید، عضو تعاونی مسکن «اینژنیریک» هستم. هم مجمع عمومی من را تایید کرده بود و هم هیئت مدیره ...

دکتر: آرام‌تر، آرام‌تر ...

بیمار: کمیسیون بازرسی هم چندین بار به نفع من رای داد ... آنقدر اعصابم خرد شد ...

دکتر: نگران نباشید ...

بیمار: بالاخره حکم را گرفتم. همه چیز همان طوری بود که باید باشد: دو اتاق و حمام، البته آپارتمان شمالی بود، ولی اینش به درک، گاز هم داشت، در یک کلمه بهشت بود، اما ...

دکتر: اینجوری نمی‌شود عزیز من... بو کنید...

بیمار: من هم هفته‌ی پیش، مثل احمق‌ها، با دو تا کامیون اثاث رفتم به آنجا. حالا فکر می‌کنید چه شد؟ عده‌ای از قبل در آپارتمان من زندگی می‌کردند! و سردسته‌شان کی بود؟ رئیس کمیسیون بازرسی، دقیقاً همان کسی که چندین بار به نفع من رای داده بود!

دکتر: راستش را بخواهید، خیلی ماهرانه گولتان زده‌اند!

بیمار: این‌ها یک باند تمام عیار هستند.

دکتر: برای ما هم همین‌طور است ...

بیمار: دو سال من را فریب دادند، بی‌شرمانه و ناجوانمردانه فریب دادند!

دکتر: چه پست‌فطرت‌هایی! اما آخر شما حکم داشتید؟

بیمار: حکم را باطل کردند. این که برای‌شان کاری ندارد.

دکتر: وضع ما هم همین است. (به‌سرعت در اتاق قدم می‌زند). من عضو تعاونی ساخت مسکن کارگری «روان‌پزشکی مسکو» هستم، شما خیال می‌کنید آنجا وضع بهتری دارد؟ یک مشت راهزن هستند، دقیقاً مثل مال شما! حتی بدتر!

بیمار: خب، بدتر که امکان ندارد! دکتر شما این حرف‌ها را می‌زنید ... تا مرا آرام کنید.

دکتر (جوش می‌آورد): به شما اطمینان می‌دهم که بدتر هستند! این‌ها شغال هستند! می‌دانید با من چه کار کردند؟ **بیمار:** احتمالاً، کمی در حقتان اجحاف کرده‌اند؟

دکتر: اجحاف؟ اجحاف مال یک دقیقه‌شان است. کارشان ...

کلمه‌ای برایش پیدا نمی‌کنم!

بیمار: ناراحت نشوید، دکتر.

دکتر: گفتنش برای شما آسان است: «ناراحت نشوید!» متوجه‌ید، من شش سال عضو «روان‌پزشکی مسکو» بودم، سهمم را دو برابر پرداخت می‌کردم، فعالیت اجتماعی فراوانی دارم. خودم را با این کار از بین برده‌ام، شب‌ها نمی‌خوابم ...

بیمار: آرام‌تر، آرام‌تر ...

دکتر: هزار بار به من قول یک آپارتمان دادند. بیشتر از هر کس دیگری مستحقش بودم. آخر من تنها روان‌پزشک این «روان‌پزشکی» هستم. بقیه اصلاً و ابداً ربطی به پزشکی ندارند. اما، فکر کردم، اگر این بار ندادند، آن وقت ...

بیمار: چه‌تان شد، دکتر؟ رنگتان مثل گچ سفید شد. آب بنوشید.

دکتر (دندان‌هایش را به استکان می‌زند): با... با اثاثم می‌روم آنجا...

بیمار: دکتر، دکتر، این‌طور که نمی‌شود. بیابید، بو کنید، به نظرم این جوهر نشادر باشد.

دکتر: رفتم آنجا و دیدم که برادر زن رئیس هیئت مدیره‌ی ما، ها، ها، از قبل آنجا زندگی می‌کرده. ها، ها، ها!

بیمار: آرام باشید! از شما خواهش می‌کنم! دکتر! دکتر! الان با او چه کار کنم؟ نبضش را بگیرم یا چه؟ نبضتان را بدهید. (از جیب دکتر ساعت را بیرون می‌آورد و می‌شمرد). ۲۹، ۳۰، ۳۱ ... انگار خیلی زیاد است. وضع خوابتان چطور است؟

دکتر: خواب چه کوفتی است؟ یک ماه است که به خاطر این آپارتمان لعنتی نخوابیده‌ام!

بیمار: احتمالاً مشکلاتان عصبی باشد، دکتر! اشتها دارید؟

دکتر: اشتها؟ ها، ها، ها! (حمله‌ی عصبی)

بیمار (دستی بر سر بیمار می‌کشد): شانس‌ی برای درمان شدنم نیست. این پنجمین دکتری است که می‌آیم و این هم این‌طور شد ... این دکترها واقعا مشکل دارند. (شانه‌هایش را بالا می‌اندازد، در را باز می‌کند و با اطمینان فریاد می‌زند). نفر بعدی کیست؟ می‌توانید به خانه بروید، دیگر پذیرش ندارند.

بابا بزرگ بیچ

نویسنده: لودمیلا اولیتسکایا



رضا علامیان، دانشجوی کارشناسی ارشد، گرایش مترجمی و انگلیسی ترمیت مدرس

بودند دراز می کشیدند و بابا بزرگ برای دخترک داستان‌هایی تعریف می کرد، یا بهتر است بگوییم یک داستان بی پایان در مورد افرادی با اسم‌های عجیب و غریب.

آنها یک بازی دیگر هم می کردند: دینا عصای چوبی تیره رنگی را که دسته‌ای به شکل سر سگ با گوش‌های فشرده داشت پنهان می کرد و پدر بزرگ کورمال کورمال دنبال آن می گشت و خیلی وقت‌ها هم پیدایش نمی کرد. گاهی هم می گفت: «دخترکم، چوب را از زیر تخت بیرون بیاور، من نمی توانم دستم را آنجا ببرم.»

وقتی برادرش آلیک ده ساله شد، پدر بزرگش ساعتی به او هدیه داد. برای آن زمان‌ها هدیه گران‌قیمتی بود. بند نازک و قهوه‌ای ساعت به شکل آجر بود و صفحه‌اش هم سروشکل باشکوهی داشت. شبیه اسباب‌بازی بود، ولی انگار می خواست سنگین‌رنگین‌تر به نظر برسد.

هیچ کس در کلاس ساعت نداشت. حتی بیرون هم کسی ساعت نداشت، ولی آلیک داشت. هر پنج دقیقه یکبار به ساعتش نگاه می کرد و مدام در این فکر بود که دقیقه‌ها چقدر متفاوتند: بعضی‌ها طولانی‌اند و به زحمت جلو می‌روند، در حالی که بعضی دیگر سریع و نامحسوس می‌گذرند. عصرها آلیک ساعتش را کوک می کرد و روی صندلی کنار

پدر بزرگ تمام خانم‌های خانواده پرمعیتش را، از مادر بزرگ که عروسش بود تا نوه دختری‌اش دینا، «دخترکم» صدا می کرد و همه مردان را «پسرکم»، جز پسر ارشدش، گریگوری، که او را همیشه محترمانه با نام کامل خودش صدا می زد.

سال‌های اخیر، چشم‌هایش تقریباً نابینا شده بود؛ فقط نور را از تاریکی تشخیص می داد، فقط پنجره و چراغ روشن را می دید؛ خواندن را که مدت‌ها پیش کنار گذاشته بود، اما نمی دانم چرا نوه‌اش، دینا، او را با کتابی ضخیم و سنگین روی پاهایش به یاد می آورد.

کم صحبت می کرد، اما مدام چیزی را آن قدر آرام زمزمه می کرد که تقریباً شنیده نمی شد. جنبیدن سیل خاکستری بر روی لب‌های افتاده‌اش دیده می شد، به همین دلیل بچه‌ها او را بابا بیچو صدا می کردند. خیلی ساکت بود و تقریباً کل روز روی صندلی راحتی بزرگ و بعضی از مواقع روی چهارپایه‌ای در بالکن نیم‌دایره‌ای کوچکی می‌نشست و اصلاً از خانه خارج نمی شد.

بچه‌ها به مدرسه می‌رفتند، بزرگ‌ترها سرکار بودند و دینا، کوچک‌ترین عضو خانواده، پیش پدر بزرگ می‌ماند. هرازگاهی روی مبلی که رویش ملافه چهارخانه فیروزه‌ای روشنی انداخته

تختش می گذاشت. دینا هر قدر هم خواهش می کرد آلیک حتی نمی گذاشت به ساعت دست بزند. یک روز صبح، تقریباً دو هفته بعد از این که آلیک ساعت را هدیه گرفته بود، آن را روی صندلی کنار تخت جا گذاشت و به مدرسه رفت. در راه یک دفعه متوجه اتفاقی که افتاده بود شد، اما فرصتی برای برگشتن نمانده بود. بعد از صبحانه، دینا متوجه ساعت شد. آن را با دقت برداشت و دستش کرد. پدر بزرگ سرش را تکان داد. او اغلب سرش را تکان می داد، انگار غصه چیزی را می خورد. در حیاط، بچه ها دور دینا جمع شدند. گفتند: «این که ساعت الیک است.»

دینا دروغکی گفت: «نه، مال خودم است! پدر بزرگ ما وقتی نابینا نبود ساعت ساز بود. صد تا از این ساعت ها دارد. به من هم یکی هدیه داد.»

آستین های بلوزش را بالا زد و سوار تاب شد. وقتی تاب می خورد، ساعت در کل حیاط می درخشید. درخشش آن را خاله خانمی که رخت آویزان می کرد و گربه ای که زیر نور آفتاب می گرفت و بچه ای که روی تپه ای از شن نشسته بود دیدند. سرایدار از او پرسید ساعت چند است. دینا دستپاچه شد، چون هنوز خواندن ساعت را بلد نبود و مجبور شد وانمود کند که عجله دارد و به سمت حیاط پشتی دوید. بچه ها آنجا والیبالی بازی می کردند. او هم خواست بازی کند. بچه ها با بی میلی او را به بازی راه دادند، چون بلد نبود خوب بازی کند.

دینا دستانش را با انگشتان باز بالا برد و منتظر بود تا توپ به آنها برخورد کند. مدتی طولانی صبر کرد، تا جایی که از ننگه داشتن بیهوده انگشتان دراز شده اش خسته شد. سرانجام، توپی که منتظرش بود با ضربه دستان حسودی به سمت او روانه شد، با قدرت به میج دستش خورد و ساعت به جهات مختلف پرتاب شد؛ بدنه ساعت به یک طرف، شیشه به طرف دیگر. با صدای رقت انگیزی به زمین برخورد کرد و به بالا پرتاب شد و زیر نور خورشید درخشید. روی دستش فقط یک بند با کفه کوچک براقی باقی مانده بود.

اواخر ماه مه بود، اول گرما. زیرفون ها با شاخ و برگ جدیدشان قد برافراشته بودند، انگار تازه رنگ شده بودند و حتی کمی بوی رنگ روغن می دادند. انگار درختان هم از حادثه ناگواری که اتفاق افتاده بود گیج و منگ شده بودند. فقط کولیا کلوکوین بی رحم به طعنه گفت: «خوب، آلیک حتماً حسابت را می رسد! البته ساعت که مال خودت بود، آره؟»

دینا درحالی که بقایای ساعت را در مشتش فشار می داد به آرامی از ایوان بالا رفت، از نور خورشیدی که از میان ابر روی پله ها افتاده بود رد شد و به تاریکی خنکی که بوی آهک

مرطوب و گریه می داد رفت. مدت زیادی طول کشید تا به طبقه دوم برسد. گریه نمی کرد، اما آن قدر برایش سخت بود که انگار یک گونی سیب زمینی روی پشتش حمل می کرد. مدتی طولانی با پاشنه اش آرام به در اتاق کوبید تا آن که صدای چوب دستی پدر بزرگش را شنید که آهسته نزدیک می شد. پدر بزرگ در را باز کرد. دینا دماغش را در شکم لاغر او و شلوارکتانی چروکیده اش فرو کرد. پدر بزرگ گفت: «چیزی نیست، چیزی نیست، دخترکم! نباید برش می داشتی.»

دینا بلند گریه کرد: «چیزی نیست؟ گفتنش برای تو راحت است.» و بالاخره اشک هایش سرازیر شدند، مثل وقتی که در سیرک اشک از چشم دلکها فواره می زند. شیشه و بدنه ساعت را در دست خشک و کوچک پدر بزرگش فرو کرد، بند و کفه آن را هم از دستش باز کرد. وحشتناک بود، مثل در تابوتی که روزی روی پله ها دیده بود.

دینا همان طور که صورتش را در بالش فرش بافت کهنه ای فرو کرده بود و اشک می ریخت زار می زد: «چیزی نیست، چیزی نیست.» «وقتی خوب اشک ریخت، به خواب عمیقی فرو رفت. پیرمرد با موهای کم پشت سفیدی که دور سر کوچکش را گرفته بود، ساعت شکسته را در دست گرفت و لب هایش را بی صدا تکان می داد. وقتی دینا از خواب بیدار شد، پدر بزرگش پشت میز نشسته بود و روبه رویش یک جعبه ابزار لعابی قرار داشت: موچین، قلم مو، چرخ دنده و ذره بینی با قاب تیره که بچه ها به آن «چشمی» می گفتند. پدر بزرگ مدت ها بود که از این ذره بین استفاده نکرده بود.

دینا روی نوک پا به او نزدیک شد و خود را به شانۀ تیزش فشار داد. پدر بزرگ داشت بند را در سوراخ ساعت فرو می کرد. دینا با ناباوری پرسید: «بابا بزرگ درستش کردی؟» «بله، دیدی بی خودی گریه می کردی؟ شیشه نو ندارم. یک خش کوچک اینجا هست.» و ناخن بلند و سفشتش را روی خش کشید: «می بینی؟» دینا با زمزمه پاسخ داد: «می بینم. و تو؟ به من بگو که کور نیستی، نه؟ تو هم می بینی؟»

پدر بزرگ رو به او کرد. چشمانش مهربان و بی فروغ بود. لبخندی زد و پاسخ داد: «شاید یک چیزهایی ببینم. اما فقط مهم ترین چیزها را.» و مانند همیشه چیزی ناشنیدنی زمزمه کرد.

این بود تمام داستان. سال ها گذشت و دینا چیز کمی از آن دوران به یاد می آورد. اما آنچه به یاد می آورد در طول سال ها برایش روشن تر می شد و گاهی اوقات به نظرش می رسید که به زودی خواهد توانست کلماتی را که پدر بزرگش زمزمه می کرد بفهمد.



دانشگاه تربیت مدرس

معاونت دانشجویی
و فرهنگی - اجتماعی

هزار بار به من قول یک آپارتمان دادند. بیشتر
از هر کس دیگری مستحقش بودم. آخر من
تنها روان‌پزشک این «روان‌پزشکی» هستم.
بقیه اصلا و ابدا ربطی به پزشکی ندارند. اما...

بخشی از داستان
آدم‌های عصبانی
ایلیا ایلیف، یوگنی پتروف



Tarbiatmodares.ru



@russian_modares